خاطره های امیر عالم خان

[تاریخ حزن الملل بخارا]



بقلم:

امیر عالم خان

با مقدمه و توضیحات

دکتر احرار مختاراُف

عضو آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

خاطره‌های امیر عالم خان

[تاریخ حزن الملل بخارا]

بقلم

امیر عالم خان

پیشگفتار و توضیحات از:

دکتر احرار مختاراف

عضو آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان



مرکز مطالعات ایرانی

تهران ــ ۱۳۷۳

بسمه تعالی

تاریخ حزن الملل بخارا، خاطره های امیر عالم خان، آخرین امیر سلسلهٔ منغیت است که پس از سرنگونی خاندان اشترخانی، از سال ۱۷۵۳ تا ۱۹۲۰م. در بخارا حکومت می‌کردند.

در زمان حاکمیت خاندان منغیت، روسیه تزاری تصرف سرزمین های آسیای مرکزی را آغاز کرد. در ۱۸۳۹م. شهر خیوه را مورد حمله قرار داد و در ۱۸۶۵م. تاشکند را که بخشی از خان‌نشین خوقند بود به تصرف درآورد و سال بعد لشکر امیر مظفر را در بخارا شکست داد و پس از تصرف شهرهای خجند، اوراتپه و سمرقند، در ۲۳ ژوئن ۱۸۶۸م. با امیر مظفر معاهده‌ای به امضاء رسانید که بموجب آن، امارت بخارا تحت الحمایه روسیه گردید. در ۱۸۷۳م. خیوه نیز تحت الحمایگی روسیه را پذیرفت و سه سال بعد خوقند به تصرف تزارها درآمد و با الحاق منطقه بدخشان به روسیه در زمان حکمرانی امیر عبدالاحد، تسلط روسیه تزاری بر آسیای مرکزی کامل شد.

پس از فوت امیر عبدالاحد، فرزندش امیر عالم خان در دهم محرم ۱۳۱۰ هـ. ق/فوریه ۱۹۱۱م. به حکومت رسید. امیر عالم خان در ۱۵ محرم ۱۲۹۸ هـ. ق/۱۹ دسامبر ۱۸۸۰م. در کرمینه واقع در ازبکستان کنونی تولد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی و در سن سیزده سالگی برای فرا گرفتن «قانون سلطنت و مملکت داری» عازم سنت پترزبورگ شد، چنانکه خود می نویسد:

«در اوان استقرار سلطنت حضرت پدر بزرگوارم بعد از تحصیل علم دینیات را نمودن برای حصول تعلیم و قانون سلطنت و مملکت داری به دولت عظمای روس در عمر سیزده سالگی ام در سنهٔ ۱۸۹۳ میلادی به امر و فرمایش حضرت شهنشاه افخم پدر بزرگوارم همراه یک چند نفر معتبرین نمک خواران در پیتربرگ عازم گردیده.. مدت سه سال تعلیم علوم نظام مملکت را حاصل نموده ختم کرده امتحان دادم و از طرف دولت عظمای روس به ولیعهدی دولت بخارا مرا منصوب گردانیده، در سنه ۱۸۹۱ میلادی [؟] از پیتربرگ در بخارای شریف در نزد ذات شاهانه حضرت پدر بزرگوارم باز گشتم.»

امیر عالم خان پس از بازگشت به بخارا، مدت دوازده سال حاکم ولایت قرشی (نسف سابق) بود و پس از فوت امیر عبدالاحد، در فوریه ۱۹۱۱م. جانشین پدر گردید.

پس از انقلاب اکتبر، بلشویک ها به فرماندهی کولسوف در دهم مارس ۱۹۱۸م. به بخارا حمله کردند و در بیست و پنجم مارس همان سال قرارداد صلحی با امیر بخارا به امضاء رساندند.

تاریخ و جغرافیا

۲

ناشر: مرکز مطالعات ایرانی

- **خاطره‌های امیر عالم خان [تاریخ حزن الملل بخارا]**
- **امیر عالم خان**
- مقدمه و توضیحات: احرار مختاراف
- حروفچینی و آماده‌سازی چاپ: شرکت قلم
- چاپ: رامین
- صحافی: فارسی
- نوبت چاپ: اوّل
- تاریخ انتشار: ۱۳۷۳
- تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

از اسناد معتبر و بااهمیت تلقی می‌شود.

این کتاب بار نخست در سال ۱۹۲۸م. به سعی و اهتمام ژنرال حاجی یوسف مقیم بای در مطبعهٔ برادران مزن‌نو در ۱۰۲ صفحه و به قطع جیبی در پاریس به طبع رسید. بار دیگر در سال ۱۳۶۵ هـ. ش به همت ابوخالد در سال دوم مجلهٔ **میثاق خون**، ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان در پیشاور منتشر شد. محمداکبر عشیق کابلی نیز این کتاب را با یک مقدمه بلند و توضیحات ضروری، توسط اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد «وفا» در تاریخ دلو ۱۳۷۰ در پیشاور انتشار داد.

متن حاضر که با پیشگفتار و توضیحات احرار مختاراف عضو آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان تهیه گردیده، ابتدا در شمارهٔ یکم سال یکم (بهار ۱۳۷۲) فصلنامهٔ **مطالعات ایرانی** در تهران به چاپ رسید و اکنون به صورت جداگانه منتشر می‌شود.

شهر دوشنبه ــ مهراب اکبریان
مدیر مرکز مطالعات ایرانی

در آوریل ۱۹۱۸ جمهوری خودمختار ترکستان تأسیس شد. این جمهوری قلمرو ترکستان سابق را که در ۱۸۶۷م. در منطقهٔ تحت تصرف روس ها تشکیل شده بود، دربر می گرفت.

بلشویک ها در شب ۲۷ اگوست ۱۹۲۰م. دوباره به بخارا حمله کردند و چهار روز بعد با تقویت ارتش سرخ، حمله نهایی به بخارا آغاز و مقر امیر به شدت بمباران شد و روز بعد (چهارشنبه ۳۱ اگوست ۱۹۲۰م.) امیر عالم خان با همراهان به غجدوان گریخت. بلشویک ها روز جمعه دوم سپتامبر ۱۹۲۰م. وارد بخارا شدند و «جمهوری خلق بخارا» را تأسیس کردند و فیض ا... خواجه را به ریاست جمهوری و محی الدین خواجه را به معاونت او برگزیدند.

یک روز پس از اشغال بخارا، دو تن از برادران امیر در کنار حوض دیوان بیگی محاکمه و اعدام شدند و سه تن از پسران او به نام سلطان، شاهمراد و رحیم به مسکو فرستاده شدند.

ارتش سرخ در ۱۹۲۱م. وارد بخش شرقی بخارا گردید و شهر دوشنبه را تصرف کرد و امیر عالم خان در دهم فوریه همان سال برابر با ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۳۹ هـ.ق به افغانستان گریخت و روز چهارشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۹ می ۱۹۲۱م. به دارالسلطنه کابل رسید و در آنجا اقامت گزید و چند سال بعد خاطرات خود را با عنوان **تاریخ حزن الملل بخارا**، به رشته تحریر کشید و عاقبت در جمادی الاول ۱۳۶۳ هـ.ق در کابل وفات یافت.

تاریخ حزن الملل بخارا شامل سه فصل است. فصل اول سرگذشت امیر عالم خان است از خردسالی تا گریختن به افغانستان. او می نویسد:

«من که خادم فدوی ملت نجیبه بخارای شریف سید امیر عالم خان حکمران ملک بخارا بودم، کیفیت احوال و سرگذشت خود را از زمان خردسالی تا زمان سلطنت در پایتخت بخارا و محاربه که همراه بلشویک نموده و حکایات هجرت خود را که به دارالسلطنهٔ کابل کرده ام در سلک تحریر درآورده بیان نموده، **تاریخ حزن الملل بخارا** نام نهادم.»

فصل دوم «یادداشت اعلیحضرت سید امیر عالم خان [است] که در تاریخ سپتمبر ۱۹۲۷ توسط نماینده و وکیل مطلق خود جنرال حاجی یوسف بی مقیم بی به انجمن اتفاق ملل تقدیم گشته است.» در این یادداشت کوتاه به جغرافیای طبیعی و تشکیلات سیاسی و اداری بخارا و حمله بلشویک ها پرداخته شده است.

فصل سوم «تاریخ زندگانی امرای بخارا» نام دارد و در پایان یادداشت جنرال حاجی یوسف مقیم بی آمده است.

تاریخ حزن الملل بخارا به لحاظ اشتمال بر رخدادهای سیاسی و تاریخی بخارا در ابتدای قرن حاضر و همچنین دربر داشتن اصطلاحات دیوانی و ویژگی ادبی و زبان شناختی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد بر ضمایر اصحاب
دانش و بر خواطر ارباب بینش پوشیده مباد
که منکه خادم فدوی ملت نجیبه بخارای شریف
سید امیر عالم خان حکمران ملک بخارا بودم،
کیفیت احوال و سرگذشت خود را از زمان خورد
سالی تا زمان سلطنت در پایتخت بخارا و محاربه
که همراه بلشویک نموده و حکایات هجرت خود را

صفحه اول کتاب چاپ پاریس

بقلم

اعلیحضرت

امیر سید عالم خان

امیر بخارا

تاریخ حزن الملل بخارا

بسعی و اهتمام جناب جنرال حاجی یوسف مقیم بای

در مطبعه برادران قرن نو در پاریس

طبع و نشر

گردید

روی جلد کتاب چاپ پاریس

خاطره های امیر عالم خان

سر سخن

پروفسور احرار مختاروف

آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

منغیتها نام یکی از قبیله های بادیه نشین آسیا می باشد. سال ۱۷۵۳ حاکمیت سلالهٔ خاندان آشترخانی ها در بخارا سرنگون شد.

محمد رحیم خان از قبیلهٔ منغیت، حاکم شد و سلالهٔ منغیتیه را اساس گذاشت. این سلاله تا سال ۱۹۲۰ حکمرانی کرده است. آخرین امیر بخارا از این سلاله، عالم خان از ماه فوریهٔ سال ۱۹۱۱ تا یکم سپتامبر سال ۱۹۲۰ دولت دار بود.

بعد از برقرارشوی حاکمیت خلقی در بخارا، عالم خان به افغانستان پنه یافته، در کابل وفات کرده است. در روی سنگ گهواره شکل فراز بالای قبر او چنین متن ثبت شده است:

«این حقیرهٔ پر الم حامل قبضهٔ خاک امارت و فخامت بنیان، سعادت پناه، پادشاه هفتم سلسلهٔ منغیتیهٔ بخارای شریف، یعنی جناب عالی مغفور امیر سیدعالم خان، ابن مرحوم امیر سید عبدالاحد، ابن امیر سید مظفرخان، ابن امیر سید نصرالله خان ابن سید حیدرخان، ابن امیر شاهمراد، ملقب به معصوم غازی، ابن امیر دانیال خان می باشد. در سال دهم سلطنت آن مرحوم امارت بخارای شریف از طرف کفار روس استیلا و خودش به صورت مهاجر فی سبیل الله، به خاک همسایهٔ محسن و مسلم خود افغانستان پناهنده شده. بعد از انقضای بیست وسه سال زیست در این خاک اسلامی به عمر ٦٤ سالگی، روزشنبه ۹ ثور ۱۳۲۹ هـ. شمسی، مطابق جمادی الاول ۱۳٦۳ هجری ندای ارجعی را لبیک و چشم از دنیای

این کتاب عبارت از سه فصل است: فصل اول خاطرهٔ امیر که در ۸۰ صحیفه (از ۱۰۱ صحیفه) جای گرفته است. فصل دوم چنین نامیده شده است: «یادداشت اعلیحضرت سیّد امیر عالم‌خان، امیر بخارا که در تاریخ سپتمبر ۱۹۲۷ توسط نماینده و وکیل مطلق خود جنرال حاجی یوسف بی مقیم‌بای به انجمن اتفاق ملل تقدیم گشته است.» فصل سوم که «تاریخ زندگانی امرای بخارا» نامیده شده، در آن ترجمهٔ حال امیر عبدالاحد و عالم‌خان مختصر بیان یافته است. کتاب، با خاطره‌های ژنرال نامبرده دایر بر سپاریدن بیانیهٔ عالم‌خان به انجمن اتفاق ملل در ژنو ختم شده است.

در خاطره‌های عالم‌خان محیط جغرافی و ترتیب اداره کنی امارت بخارا، نفوس این ملک، وظیفهٔ بعضی از منصب‌داران، عملیات شخصان تاریخی، **مؤلف تاریخ سلیمی** میرزا سلیم‌بیک، انور پاشا، ابراهیم‌بیک، مناسبت بخارا با روسیه و حکومت موقتی با انگلیسیها و افغانستان و غیره، مسأله‌های جالب دقت عرفه و سالهای انقلاب ذکر یافته‌اند.

خاطره‌های عالم‌خان از چند جهت برای آموختن تاریخ خلق تاجیک دارای اهمیت ویژه است. برای اثبات آن می‌خواهیم دقت خواننده را به یک مسأله جلب نماییم و این هم باشد یاری افغانستان به امیر بخارا. در **تاریخ خلق تاجیک** (چاپ مسکو، ۱۹٦٤، جلد ۳، کتاب یکم. ص ۸۱) ذکر یافته است که در ابتدای ماه مارچ سال ۱۹۱۸ در بخارا دسته‌های افغانها به یاری امیر آماده شده تعدادشان به دوهزار می‌رسید. حجت رسمی و شهادت مؤلفانْ زیرین گواهی می‌دهند که دایر به این مسأله اشتباه جزئی راه یافته است. بنابر آن عاید این دلیل تاریخی می‌باید مفصل روشنی انداخت.

در بایگانی ملی افغانستان (ش. کابل) یک سلسله سندها محفوظند. یکی از آنها مکتوب جوابی پادشاه افغانستان، امان‌الله خان، به دو نفر منصب‌دار شهر مزارشریف می‌باشد. از متن آن معلوم که این مکتوب به تاریخ انقلاب خلقی بخارا بی واسطه علاقمند است:

«عالی شأنان، جلالت مآبان، محمد ابراهیم‌خان، ناظر عدلیه و محمد سرورخان نائب سالار، نائب حکومت مزارشریف را واضح خاطر باد!

عریضهٔ معروضهٔ ۳ ماه جاری شمایان به شمول مکتوب پادشاه بخارا [را] با التماس جواب کافی با دوصد نفر اشخاص جرار و یک ضرب توپ قاطری، با یک ضرب توپ آتشفشان، از شمایان و جوابی که برای مازُالیه [=بخاطر] نوشته و درج عریضهٔ مذکورهٔ خود کرده‌اید، کاملاً حالی

فانی پوشیده. حق‌تعالی روحش را در جوار رحمت خویش جا دهد. آمین»

در این متن عبارت «امیر سیّد» جالب است. چونکه در حجتهای رسمی با مهر امیران در بالا نامبر شده، کلمهٔ «سیّد» از «امیر» مقدم است. شرق‌شناس معروف، پروفسور آ. آ. سمیانوف در صحبت دو امیر بخارا بوده است. او نقل کرده بود که هنگام صحبت، از امیر عبدالاحدخان سئوال کرده است که سبب مقدمی عبارت «سید» از «امیر» در چیست؟ امیر جواب گفته است که «من امروز امیر هستم، فردا شاید امیر نباشم، لیکن من همچون سید به قبر می‌روم.»

نکتهٔ دیگر در متن بالا اینکه عالم‌خان را پادشاه هفتم نامیده اجدادش را تا امیر دانیال نامبر کرده است. باعث تعجب است که برای چه در این متن پادشاه هشتم محمد رحیم‌خان اساس گذار خاندان سلالهٔ منغیتیه فراموش شده است؟ اگر این نام «فراموش» نمی‌شد، عالم‌خان را پادشاه هشتم نامیدن روا بود. اگر به حقیقت تاریخی نظر کنیم او پادشاه دهم بود. چونکه بعد وفات امیرحیدر (۱۸۲۶)، پسران او امیرحسین و امیرعمر پی هم یک مدت کوتاه حکم رانده بودند. نصرالله به دست قُشبیگی، امیرحسین را کشت و امیر عمر را از تخت رانده، به غیر قانون موجوده امیر شد. معلوم می‌شود که مؤلف متن روی قبر عالم‌خان، از تاریخ بخارا چندان آگاه نبوده است. غیر از این گمان می‌رود که نام محمد رحیم‌خان قصداً فراموش شده است، زیرا او سال ۱۷۵۳ برخلاف مقررات موجوده، با ضرب یَراق نادرشاه، شاه ایران به حاکمیت بخارا صاحب شده بود، حال آنکه خاندان سلالهٔ منغیتیه در امارت بخارا حقوق حکمرانی را نداشت. برای پنهان نمودن تاریخ خودسری در روی قبر امیر، نام اولین را از خاندان منغیتیه ثبت نکرده‌اند.

در خاطره‌های عالم‌خان، تاریخ سلالهٔ منغیتیه و هر امیر آن ذکر نیافته است. او تنها سرگذشت خود و بعضی لحظات حیات پدرش را به قلم داده است.

سال ۱۹۸۵ در کابل با یکی از دامادان امیر و دختران او (نبیره‌های عالم‌خان) هم‌صحبت شده بودیم. آنها نقل کردند که از امیر ۱۳ پسر و ۱۵ دختر مانده است، ولی از چند زن بودن آنها را داماد امیر نمی‌دانست. در خاطره‌های امیر، حیات شخصی او، زن و فرزندانش نیز ذکر نیافته‌اند. خاطره‌های عالم‌خان چنین نامیده شده است:

«به قلم عالی حضرت امیر سید عالم‌خان، امیر بخارا **تاریخ حزن‌الملل بخارا** به سعی و اهتمام ژنرال حاجی یوسف مقیم‌بای در مطبعهٔ برادران مزن‌نودر در پاریس طبع و نشر گردید.»

حس نموده بار دوم به سر این مسئله برگشته است.

این دفعه امیر در راه قورغان‌تپه برای گریختن به افغانستان تیاری می‌دید. در همین وقت مکتوب میرزای اورْگَنْجی را به او رسانیدند که از دَرْبَند روان کرده بود. به قول شرق‌شناس معروف مرحوم آ. آ. سمیانوف (۱۹۵۸ ـــ ۱۸۷۳) میرزای اورگنجی از شهر اورگنج نبود. این نام را برای آن گرفته است که پیش از منصب‌دار دربار گشتن او در درآمدگاه سرای اورگنجی های شهر بخارا نشسته، وظیفهٔ عادی میرزایی را ادا می‌کرده است. (آ. آ. سمیانوف چون منصب‌دار پادشاهی با امیر عبدالاحد، امیر عالم خان، درباریان آنها، از جمله میرزای اورگنجی هم‌صحبت شده است.) در این مکتوب به قطار یک سلسله معلومات چنین نوشته شده بود:

«از دولتهای بیرونه تنها از انگلیس امید کردن درست است، که آنها همیشه می‌خواهند ترکستان را از دست روسان بگیرند، دولت افغانستان باشد، قول ندارد، وقتی که به دولت عالی زخم چشم رسید چیزهای وعده کرده‌اش را نداد و بازهم یاری می‌دهیم گفته فریب داده گشته است؛ به جدید بودن امان‌الله خان هیچ شک و شبهه نیست.» (ص ۲۷۷)

معلوم می‌شود که هنگام به منصب‌داران در مکتوب امان‌الله خان نامبر شدهٔ مزارشریف سپاریدن مکتوب امیر بخارا آنها وعده‌ای داده بوده‌اند. ولی برای اجرای آن از پادشاه خود اجازت‌نامه طلبیده، رویه گرفته‌اند که آن سبب رنجش میرزای اورْگنجی و به جدیدی عیب‌دار کردن امان‌الله خان گردیده است.

نوبت سوم مسألهٔ مدد افغانستان به امیر بخارا و باسمچیان در حدود آسیای میانه عمل کننده در داخنده چنین تصویر یافته است:

«ابراهیم بیک، ایشانِ سلطان، دولت مندبی، عبدالقیوم‌بی، تُغَیْسَریغ، برات اشیک آقاباشی و سایر قورباشی یان و سرداران باسمچی به دسته و نوکران خود در شهر کولاب سر جمع شدند: پس از آنکه میان خود عهد و پیمان بسته همهٔ قورباشیان ابراهیم‌بیک را به سر خود کلان برداشتند، کلانان در یک خانه نشسته مجلس حربی بر پا کردند، ابراهیم‌بیک گفت:

ـــ کارها موافق مطلب می‌رود، به دست ما افتادن شهر کولاب این یک فال خیری است که پس از این تا شهر بخارا به ما راه گشاده خواهد بود. از طرف جناب عالی هم خبرهای خوش رسیده استاده است، از روی

دانستهٔ خاطر گردید. چون قبل از این طرز سیاست خود را برای شمایان مفصلاً نوشته‌ام، الحال نیز می‌نگارم که به سرحدداری و کارهای داخلهٔ خودها متوجه باشید و بدون احکام حضور به چنین مسائل اقدام نکنید. فی ۲۰ ماه میزان، ۱۲۹۹. امان‌الله خان.»

از این مکتوب معلوم می‌شود که امیر بخارا برای یاری به همسایهٔ خود حکومت‌داران مزارشریف پیشتر هم مراجعت کرده است. پادشاه افغانستان بار اول هم دایر به سیاست خود نسبت به واقعه‌های بخارا منصب‌داران نامبرده را آگاهانیده است. ولی برخلاف تاکید آنها برای یاری به امیر بخارا آمادگی نموده، رخصت پادشاه خود را گرفتنی شده‌اند. استاد ص. عینی در اثر خود **داخنده** مناسبت امیر بخارا و افغانستان را از زبان قهرمانها در سه مورد تاریخی تصویر کرده است. بار اول هنگام در بخارا حکم راندن امیر، بار دوم در اثنای گریختن او و دفعهٔ سوم بعد در کابل ساکن شدن امیر عالم‌خان.

روزهای آخر حیات ساکنان اَرک بخارا و رفت و آمد آنها را به نزد عالم‌خان در موضع ستارهٔ ماه خاصه تصویر نموده ص. عینی در صحبت دو منصب‌دار امیر یساول‌باشی قوشبیگی و توپچی باشی، روحیهٔ آن وقته را خیلی خوب به قلم آورده است. از طرف یکی از این منصب‌داران ناامیدی اظهار گردیده، دیگرش یساول‌باشی، او را تسکین می‌دهد و به پایداری حکومت امیری باور کنانده‌نی شده چند دلیل می‌آرد. یکی از امیدهای آنها همین بود:

«به رفتِ کار نگاه کرده حاضری هم دیده استاده‌اند، از دستهٔ شیربچه‌ها که همه دزدان کارنامه نشان داده می‌باشند بسیار امیدها کردن ممکن است. خصوصاً دستهٔ افغانان کسان بسیار آزموده و جنگیده‌اند، هرکدام آنها به صد نفر «بُلشویک مُژیک» [مژیک = پست] جواب گفته می‌توانند» (داخنده، استالین‌آباد، ۱۹۴۹، ص ۲۵۶)

از این پارچه آن «دو صد نفر اشخاص جرار» در مکتوب جوابی امان‌الله خان ذکر یافته به خاطر می‌آید. متأسفانه مکتوب امدادخواهانهٔ امیر و تاریخ نوشته شدن آنرا ما نمی‌دانیم. شاید در همان روزهای آخرین حکم‌رانی خود عالم‌خان آنرا نوشته مضمونش را برای بین اهالی پهن کردن، به منصب‌داران دربار معلوم کرده باشند.

در **داخنده** البته، مضمون جواب پادشاه افغانستان به مکتوب امدادخواهی امیر ذکر نیافته است. ولی از رفت واقعه ص. عینی مناسبت منفی امان‌الله خان را به خوبی

خود را به این کار راه ندادنش در آن بود که ماه ژوئن سال ۱۹۲۰ در شهر مزارشریف شورش سربازان افغان سرزده بود. بی اساس نیست که امان‌الله خان به منصب‌داران این شهر در مکتوب جوابی اش امر کرده است که «به کارهای بخارا دخل ننموده به سرحدداری و کارهای داخلهٔ خودها متوجه باشند.» این سخنان چنین معنی داشتند که سرحد دولت افغان را از پهن شدن ایده‌های انقلاب پرولتاری به داخل مملکت «پاسبانی» نماید. دایر به شورش سربازان مزارشریف معلومات کافی نداریم و تاریخ سرزدن و پخش شدن آن هنوز آموخته نشده است.

از روی سند از بایگانی ملی افغانستان دست‌رس ما گردیده معلوم می‌شود که حکومت افغانستان از ترس این شورش به قونسل روسها در این شهر پیشنهاد کرده است که از مزارشریف به شهر بامیان کوچد. سبب عوض کردن جای نمایندهٔ دولت انقلابی در آن بود که شورش سربازان مزارشریف دایرهٔ وسیع را گرفته بر دوام گشته است. تخمین باید کرد که اینگونه شورشها در زیر تأثیر غلبهٔ انقلاب اکتبر در چند شهرهای ماوراء النّهر سرزده بود. بنابر آن حکومت افغانستان با بهانهٔ تأمین نمودن امنیت قونسول حکومت روسیهٔ شوروی آن‌را به جای دیگر کوچانیده است.

در چنین شرایط خوفناکی که اردو مقابل حکومت خود سر برداشته بود، یاری رسانیدن به حکومت امیر سرنگون گشته، عملیات نهایت خوف‌ناک برای افغانستان می‌گشت.

با وجود این امان‌الله خان را خیرخواه انقلاب اکتبر همفکر انقلابیان بخارا پنداشتن به حقیقت تاریخی موافقت نمی‌کند. سبب آنکه هر چند او به امیر بخارا و باسمچیان یاری فعالانه نرسانیده باشد هم، امیر عالم‌خان و دیگر قوه‌های ضدانقلابی در آسیای میانه شکست خورده بیرون شده را قبول کرده، آنها را با زمین و منزل گاه تأمین نمود. برای روشن ساختن مناسبت امان‌الله خان به امیر بخارا به خاطره‌های خود عالم‌خان مراجعت می‌نماییم:

«یوم چهارشنبه، ـ هشتم رمضان سنهٔ ۱۳۳۹ به دارالسلطنهٔ کابل رسیدم.

که برای سکونت بندهٔ عاجز باغ شاهی قلعهٔ مرادبیگ را تیار نموده بودند که آمده به آنجا قرار گرفتم. از طرف اعلیحضرت امیر افغان این بندهٔ عاجز را همراه چند نفر از معتبرین خواسته، ملاقات نموده به جمال همدیگر مشرف گردیدم و نیز دولت افغانستان مدت یک ماه مهمانداری نموده بعد از گذشتن یک ماه مبلغ ۱۲ هزار روپیهٔ کابلی برای مصارف

مرحمتهای عالی خدا، پیغمبر و شریعت به ما یار است، چنانچه با وجود سخت گیری های حکومت افغانستان که هیچ نمی‌خواهد میان جناب عالی و دولت انگلیس رابطه پیدا شود، در این کار راه یافته شده است، کسی از کارگزاران کانسول‌خانهٔ دولتی انگلیس به لباس مشکابی درآمده میان جناب عالی و سفیر انگلیس خط و خبر برده آورده استاده است؛ جناب عالی و سفیر کار را به طرزی قرار داده‌اند که پس از این ما از جهت یراق هیچ تنگی نمی‌کشیم. خواه از راه خان‌آباد باشد و خواه از راه بدخشان به ما هرگونه یراق رسیده می استد...» (ص ۳٤۱)

از این بیانات روشن می‌شود که حتی بعد در کابل گریزه شدن امیر هم حکومت افغانستان به قوه‌های ضدانقلابی آسیای میانه مدد نرسانیده است. اثبات آن را ما در خاطره‌های عالم‌خان می‌خوانیم:

«بندهٔ عاجز برای تردد سررشتهٔ خود سعی و کوشش نمودم. بنابر ارادهٔ الهی، موافق تقدیر و نصیب ترددهایم کارگر نشده رسیدن امداد و اعانت (از افغانستان) از نظر دور بود. لهذا رضا به تقدیر الهی داده به دارالسلطنه کابل اقامت ورزیدم»

سبب رویهٔ افغانستان چه بود؟

انگلیس از مقصد استیلاگری خود دست نکشیده به کارهای داخلی افغانستان دخالت نموده، مقصد از دشواریهای اقتصادی و سیاسی این ممنکت به منفعت خود استفاده بردن را داشت. از همین سبب خلق افغان انگلیسها را بد می‌دید. امیر افغانستان امان‌الله خان امکان نداشت که روحیهٔ مردم زیردستش را به عنابت نگرفته به امیر بخارا کمک رسانیده، با این کار خود با انگلیس نزدیک شود. سبب دیگر از یاری خودداری کردن حکومت افغانستان در این بود که امان‌الله خان آخر ماه فوریهٔ سال ۱۹۱۹ به سر حاکمیت آمده بود. او می‌خواست که موقع خود را هم در داخل و هم در خارج و مخصوصاً با دولت شوراها مستحکم نماید. با این مقصد او ۷ آوریل سال ۱۹۱۹ با نامه به و. ای. لنین مراجعت کرده برای با روسیهٔ شوروی بستن علاقه‌های دوستانه اظهار خواهش نموده بود. ۲۷ مه سال ۱۹۱۹ با امضای و. ای لنین و م. ای. کالینین جواب نامهٔ امان‌الله خان به کابل رسیده بود. بعد این نوع مکاتبه‌ها و اظهار عقیدهٔ دوستانه یاری یراقناک به امیر بخارا و دیگر قوه‌های ضد شوروی دولت افغان را در حالت ناگوار می‌گذاشت. سبب دیگر خودداری نمودن پادشاه افغانستان از یاری حربی و منصب‌داران

تاریخ حزن الملل بخارا

بقلم

امیر سیّد عالم خان

امیر بخارا

بسم الله الرحمن الرحیم

[فصل اوّل]

الحمدلله رب العالمین والصلوه والسلام علی رسوله محمّد و آله و اصحابه اجمعین. امّا بعد بر ضمائر اصحاب دانش و بر خواطر ارباب بینش پوشیده مباد که من که خادم فدوی ملّت نجیبه بخارای شریف سید امیر عالم خان حکمران ملک بخارا بودم، کیفیت احوال و سرگذشت خود را از زمان خردسالی تا زمان سلطنت در پایتخت بخارا و محاربه که همراه بلشویک نموده و حکایات هجرت خود را که به دارالسلطنه کابل کرده ام در سلک تحریر درآورده بیان نموده تاریخ **حزن الملل بخارا** نام نهادم تا که قارئین و ناظرین از بیان حالات این بنده و سلطنت که در پایتخت بخارا و تعلّقات آن نموده و محاربه همراه بلشویک کرده و هجرت در افغانستان نموده ام را، مطّلع گردیده به دیده انصاف نظر نمایند.

مخارج هرماهه مقرر نموده اند.»

عالم‌خان در کابل حیات آسوده حالانه گذرانیده به کارهای داخلی جمهوریهای آسیای میانه فعالانه دخالت می‌نمود. باسمچیان را با یراق تأمین کرده، عملیات ضدانقلابی آنها را راهبری می‌کرد.

امیر در افغانستان ۲۳ سال عمر برده است.

البته عالم‌خان بعضی وقایع تاریخی را موافق تخیل خود بها داده است که شرح و ایضاح می‌خواهند. بدون آن سرگذشت امیر از زبان او جالب بوده، برای تاریخ خلق تاجیک و دیگر خلق های ماوراء النهر از اهمیت خالی نیست. با عبارهٔ دیگر به یک پارهٔ مهم تاریخ خلق از نظر امیر بخارا نزدیک می‌شویم.

این کتاب با چنین تصویرها آرا یافته است: «بیراق دولت بخارای شریف»، «ارک سلطنت دولت بخارا»، «عکس امیر عبدالاحدخان»، «عکس جنرال حاجی یوسف»، «نشان سلطنتی بخارای شریف»، «سکهٔ طلائی بخارا»، «ضرب تنگهٔ بخارا» و «مهر دولتی امیر بخارا». در آخر کتاب خریطهٔ رنگی امارت بخارا را همراه نموده در آن ناحیه های از طرف روسیه ضبط شده را ذکر کرده اند.

کرمینه حکمران گردیدم. در این ولایت مذکور مدت ۳ سال حکمرانی نمودم. در این اثنا ذات شاهانه حضرت سید امیر عبدالاحدخان پدر بزرگوارم به تقدیر الهی سر فنا را از گریبان بقا برآورده رحلت نمودند. مدت سلطنت حضرت شهریار ذوالاقتدار پدر بزرگوارم ۲۶ سال بود. در دهم ماه محرم سنه ۱۳۱۰ هجری مطابق سنه ۱۹۱۱ میلادی به تخت سلطنت موروثی به جای پدر مرحوم مغفورم در مسند پادشاهی نشستم. عموم نفوس بخارای شریف به این بندهٔ عاجز دست بیعت دادند.

بعد از جلوس این بنده درگاه که خراج یکساله ممالک خود را به فقرایان به طریق اعطاء معاف نموده سرافراز گردانیدم. بعد از گذشتن یکسال به انتظام مملکت داری و فقراپروری کوشیدم و در بنای انتظام و آبادی دولت بخارا سعی موفور به ظهور آوردم، به بنای مدارس و عبادتخانه ها شغل ورزیدم، برای تعلیم هر علوم تردّد بلیغ داشتم. در نزدیکی ارک بخارای شریف بالای حوض می‌نامند به نام خود یک مسجد عبادتگاه بنا نمودم در تحت منار بخارا به درون بازار یک مدرسهٔ دارالعلوم به نام خود بنا نموده برای تعلیم هر علوم معلم تعیین فرموده، برای مصارف و معاش و پوشاک طالبان در مدرسهٔ مذکور استقامت می‌ورزید گی از طرف خود یک نفر ناظر تعیین نموده خوراک و معاش و پوشاک در وقت معیّن می‌رسانیدم و در آبادی اسواق و طرق خیلی سعی داشته در مدت سه سال خیلی مملکت بخارا را آباد نموده زیب و زینت دادم، از تردد سعی کوششم نفوس بخارا و ممالک ها خیلی ممنون بودند بنده شکرانه می‌نمود که برای ملّت خود خدمت از دستم می‌آمد گی را می‌کنم بنده عاجز را در ممالک توران مدت سلطنتم ده سال بود بعد از انقضای ده سال همراه دولت سویت جمهوری بلشویک مقدّمه نموده آخرالامر به دولت افغانستان هجرت نمودم.

حکایت محاربهٔ بلشویک

حکایت مقدمه همراه بلشویک کردنم و هجرت را اختیار نمودنم برای یادگار ناظرین تحریر می‌دارم تا از احوالات سرگذشت خود واقف گردانم. چون دولت بخارای شریف از عهد سلطنت جدّم سید امیر مظفرخان مغفور الی زمان سلطنت سید امیر عبدالاحدخان مغفور مرحوم پدر بزرگوارم تا زمان مدت سلطنت این بنده عاجز در بخارا بود تا وقت استقرار سلطنت دولت معظم روس مدت ۶۳ سال این‌جانب دوستی و آشنایی به ظهور رسیده دوستی دولتین برقرار و بردوام بود. ازبس که در وقت جدّم دولت روس با

و طوطی ناطقه لسان را در شاخسار بیان چنین در ترنّم می‌آورم که چون این بندهٔ درگاه الله سید عالم‌خان ولد سید امیر عبدالاحد شهریار دارالفاخرهٔ بخارای شریف در اوان استقرار سلطنت حضرت پدر بزرگوارم بعد از تحصیل علم دینیات را نمودن برای حصول تعلیم و قانون سلطنت و مملکت‌داری به دولت عظمای روس در عمر سیزده سالگی ام در سنه ۱۸۹۳ میلادی به امر و فرمایش حضرت شهنشاه افخم پدر بزرگوارم همراه یک چند نفر معتبرین نمک‌خواران در پیتربرگ عازم گردیده، رقم از روی تربیت مکتبها باید ۷ سال خوانده شود، بنابر خواهش پدر بزرگوار زودتر شدن تعلیمات را سه ساله مقرر کردند. در این سه سال ایامهای تابستان بنابر مکتبها بسته شدن به بخارا به خدمت پدر آمد و رفت می‌کردم. مدت سه سال تعلیم علوم نظام مملکت را حاصل نموده ختم کرده امتحان دادم و از طرف دولت عظمای روس به ولیعهدی دولت بخارا مرا منصوب گردانیده در سنه ۱۸۹۱ میلادی[1] از پیتربرگ در بخارای شریف در نزد ذات شاهانه حضرت پدر بزرگوارم بازگشتم. چون به دست‌بوسی و ملاقات قبله امجدم مشرف شدم مرا مدّت ۲ سال همرکاب به خدمت خود نگاهداشته در این مدت بعضی تعلیمات داخله وطن مقدس محروسهٔ خود را از لسان مبارک خود تعلیم نمودند که از آن فوائد زیاد حاصل نمودم و مرا از طرف ذات شاهانه پدر بزرگوارم به حکومت ولایت نَسَفْ که یکی از توابعات بخارای شریف بود مرحمت فرموده سرافرازی بخشیدند که خلعت شاهانه را در بر و منشور خسروانه را بر سر نهاده به اجازه پدر بزرگوارم عازم ولایت مذکور گردیدم که اعیان خواص و عوام ولایت مذکور استقبال کرده ملاقات نمودند و من نیز احوالپرسی نموده سرافراز مراحم خود گردانیده داخل قورغان ولایت نسف شده همهٔ کلان شوندگان را مبارکباد داده خرسند و ممنون گردانیدم. مدّت حکومت این بنده عاجز در ولایت نسف ۱۲ سال بود. در این مدت حکومتم همیشه به فقراداری و غریب‌نوازی کوشیده داد مظلومان را از ظالمان ستانیده به حق افتادگان ترحم نموده اهالی نفوس ولایت مذکور را از خود خرسند و ممنون می‌گردانیدم. نزدیک ولایت مذکور یک دریا قشقه نام عبور می‌نمود که به گذشتن آن اهالی فقرایان را خیلی در تشویش دیده برای آسایش اهالی به دریای مذکور یک پل از سنگ‌آهک به نام خود بنا نمودم که فقیر فقرایان از تشویش مخلص یافته به آسودگی باشند و دیگر برای بنای مدارس و عبادتخانه‌ها سعی موفور به ظهور داشتم. بعد از این ۱۲ سال حکومتم ذات شاهانه پدر بزرگوارم مرا در حکومت ولایت بادیه خوراک مشهور به کرمینه که این هم یکی از توابع دارالفاخره بخارای شریف بود انتقال داده به ذات شاهانه خود نزدیک آوردند از حکومت ولایت نَسَفْ به ولایت

آن گفتم عین مشورت همین خواهد بود که همراه بلشویک آغاز حرب نماییم زیرا که همین فرصت نهایت دلالت در ضعف دشمن دیده می‌شود. وقت را غنیمت دانستن لازم لابدی است ازبس که این وزیر مختار موصوف شخصی دوربین و هواخواه دولت اسلام می‌باشد برای من چنین پاسخ داد که شما همراه دولت افغانستان یکی هردو برادر هستید یکی شما الحال در مقابله دولت بریطانیه کمر بسته آغاز حرب نموده شما هم از این طرف با دولت بلشویک همین رفتار نمایید مبادا خدا ناکرده به واسطه شما هردو برادر خدام ملت سبب خرابی دو دولت به عالم اسلام ظاهر گردد و تعجیل به کار نبرید تا که دیده شود که کار برادرتان به کجا انجام خواهد یافت بعد از آن به صلاح و مشورت هم دیگر کار نمایید بهتر خواهد بود. چونکه گفتار این وزیر اعظم عین صواب بود خیریت خود را به همین دانستم و این امر را تسلی خاطر خود داشته چند وقت صبر را پیشه خود ساختم. محمد ولیخان از طرف دولت بخارا به طرف دولت روس مهاجرت نمود. اعلیحضرت امیر افغان به طریق روابط استحکامات دوستی فضل احمدخان برکد نظامی بمع دوصد نفر عسکریه و یک دسته موزیک و ۷ توپ، ۷ عدد فیل برای من روانه کردند[۴]. در این اثنا برای تدابیر و سررشته مملکت‌داری به دولت موقتی جمهوری کرین یسکی از طرف خود این بنده عاجز می‌خواستم که شخص معتمد خود را وفد خود مختار گردانیده فرستاده تجدیداً معاهده و امضا نمایم. دولت موقتی مذکور به اندک فرصت در بین خودهاشان انقلاب پیدا گردیده دو قسم شدند: یکی منشویک ویکی بلشویک هردو جماعه با هم محاربه آغاز کردند. لهذا خیلی در بین‌شان مقابله و مقاتله افتاد آخرالامر دولت روس در بلشویکی قرار یافته همگی کلان‌شوندگان روس به هر دولت پراکنده شده پناه گزین گردیدند. قانون این جماعه بلشویک به هیچگونه دانسته و دیده نشد چونکه همیشه در تردد و تجسس این جماعه به خرابی حکومت و ویرانی ممالک و مفقود نمودن ادیان و عبادتخانه‌های خود بوده به هرجا که شخص معتبر و دولت‌دار می‌دیدند از هر فریق غارت و تاراج نموده قتل او را به خودها لازم می‌شماریدند. به قول ایشان هم اعتماد کرده نشد. در این اوقات این بندهٔ عاجز به سررشته ممالک بخارا رجوع نموده سعی و کوشش ورزیدم جماعه بلشویک به این قانون بی اصل به مذهب باطله و سلوک فاحشه که قصد صمیمی داشتند اجرا نموده به مرور ایّام این سلوک شنیعه ایشان به دولت مقدّس بخارا سرایت نموده شخصان جاهل و مردمان بی علم سلوک بی اصل روسیه بلشویک را مصمم خاطر و به اجراء آن سعی داشتند. قریباً ۱۱۷ نفر با مردمان سمرقندی و تاشکندی اتفاق و مجمع گردیده دو نفر از کلان آن جماعه فیض الله

دولت بخارا معاهده نموده در مُعاهده‌شان از خصوص عساکر و آلات حربی از بخارا موقوف شده برای اسباب حرب و عسکریه دولت روس خود ذمه‌دار گردیده ۱۲ هزار عساکر مقرر شد برای محافظت مملکت هرگاه اسباب عساکر لازم می‌بود، از طرف دولت روس برای دولت بخارا مهیّا بود تا زمان بودن دولت امپراطوری به عساکر و آلات حرب دولت بخارا هیچ احتیاج نداشته به آسوده‌حالی حکمرانی نموده و به آبادی مملکتها می‌کوشیدم. بعد از این چنین انقلاب دولت روس این بنده درگاه الله به سررشته و تردد دولت خود سعی بلیغ نمودم. بنابر تقدیر حضرت خداوندی از جماعه روس یکچندی مردمان بی اصل و شخصان جاهل پیدا گردیده رخنه به دولت عظمای روس انداختند را به خود مصمم نموده مردمان را تکلیف داده هرجا که به این قانون بی اصل اشخاصی که رغبت داشتند مجتمع گردانیدن. آخرالامر دولت امپراطور روس را از قوای سلطنت فرود آورده از جماعه خودها چند نفر کلان برداشته حکومت خودها را مجلس شورای موقتی نام نهاده کرین‌یسکی نام را رئیس جمهوری برداشته این دولت موقتی هاشان چند ماه دوام نمود. از طرف حکومت جمهوری کرین‌یسکی مذکور پیرابرچینی نام یکی وکلای آنها وزیر مختار گردیده در دارالفاخره بخارای شریف آمدنی شده وارد شد همراه این بنده عاجز تلاقی گردیده گفت و شنید و معاهده دولتین را اجرا نموده استقلال دولت بخارا را به این بنده عاجز داد معاهده نموده امضاء کرد، واپس مراجعت نمود ذات شاهانه‌ام بعد از استقلال دولت بخارا را حاصل نمودن همراه دولت افغانستان روابط دوستی و آشنائی به ظهور آورده از طرف دولت بخارا وزیر توره خواجه و ملا قطب‌الدّین را به دولت افغان فرستادم[۲]. در این اثنا حاجی صفربی را نیز به نمایندگی خود نزد کمیسیون انگلیسی در مشهد فرستادم. کمیسیون مزبور نیز جواب موافق داد. بعد من به بلشویکها اعلان کردم که باید بخارا را تخلیه نمایند. بلشویکها مقاومت کرده با عساکر انگلیزی محاربه کردند.

در این ضمن میرزا سلیم‌بیک پروانچی و عبدالرؤف کاروان‌باشی را برای راهنمایی عساکر انگلیزی به چهارجوی فرستادم ولی به محض ورود آنها به چهارجوی، عساکر انگلیزی مهاجرت کرده بودند[۳]. همینکه دولت افغانستان همراه دولت بریطانیه محاربه تمام نمودن بعد از طرف دولت افغان جنرال محمد ولی‌خان وزیر مختار گردیده به دولت مقدس بخارای شریف آمده ذات شاهانه را از هم ملاقات نمودنی شده، از طرف اعلیحضرت امیر افغان تحفه بسیار آورده به این بنده عاجز تسلیم نموده همراه وزیر مختار ملاقات نمودم. در اثنای مصاحبت از این بنده عاجز مقصد شخصی سؤال نمود به جواب

سبب بدنامی دولت بخارا خواهد شد. از خاطر خود این معنی را دور دانسته فقط بی مطلب و بی مدّعا به طریق مبارکباد بنابر مواسای زمان انقلاب ۵ نفر جنرال مهدیخان حاجی جورابیک طوق سانه غیب اله خواجه حاجی میرزا نوروزبی و یک نفر دیگر در نزد لنین و تروتسکی به مسکو فرستادم. از بس که دولت بخارا به اندک فرصت چیزی به درجه انتظام دیده شد و شفقت هم مذهبی اسلامی ما هردو برادر را جزء یک بدن ساخت و با دولت افغانستان معاهده و دوستی اظهار گردید. از این خصوص جماعه بلشویکی رشک برده اگر چنین دولت بخارا آهسته آهسته به درجه انتظام رسیدن گیرد، دولت جمهوری مایان را به حال پریشانی و مبتلای رنج کلفت خواهند نمود و حال کم اسبابی لازم که به سر رشته آن کوشیده، خود را از این محنت خلاص نماییم. بعد از این روز به روز معاملات بلشویکی با دولت بخارا سخت گردیده مطلوب های از غیر قانون اجرا نموده هر زمان آغاز حرب را پیشه کرد بی موقع از فقرایان بخارا از راه دستگیر نموده محبوس می‌ساختند. آخرالامر دشمنان دولت اسلام عساکر و آلات حربی را خیلی جمع آورده می‌خواستند که در بخارای شریف قصد هجوم نمایند. این بندهٔ عاجز در مقابله دشمن عساکر خود را مهیا نموده جمع آورده به هر اطراف ایستگاه خط آهن کاگان بخارای شریف مسلح گردانیده انتظام نمودم. قوم بلشویکی چاپلوسی های زیاد نموده رابطهٔ دوستی اجرا کرده لباس مکر و فریب در بر کرده سر تدبیر از گریبان شیطنت و فتنه برآورده از برای اصلاح یک نفر برانوف نام وزیر خارجیه وکیل مختار نموده در تاشکند فرستادند. وکیل مختار مذکور در نزد این بندهٔ عاجز آمده تلاقی شده عذرخواهی کرده گفت و شنید و معاهده نموده التماس نمود که دولت روس از اوان ۵۵ سال اینجانب با دولت بخارا دوستی و آشنایی نموده تا حال دولت مایان از دولت بخارا منفعت های کلی دیده هیچ ضرری در بین دولتین واقع نشده. می‌خواهم که بعدالیوم هم در بین دولتین دوستی و آشنایی به ظهور رسیده از دولت شما اعانت و منفعت یابیم. هرقدر خدمت دولت شما باشد دولت جمهوری مایان به تقدیم می‌رسانیم لکن رجامندیم که عساکر خود را از بندرات خط آهن ما بردارید تا که مایان استحکامات بندرات خود را خواهیم نمود. عساکران مایان مردمان وحشی و نادان هستند؛ مبادا عساکر شما را دیده مقابلیت نموده باعث شرمساری مایان در نزد ذات شاهانه شما گردد هر چیزی که خواهش و رضامندی شما باشد برجا خواهیم نمود. به این گفت و شنید معاهده و امضاء نموده به جای خود مراجعت نمود یک چند نفر از فقرایان راهگذر را دستگیر نموده نگاهداشته بودند که آنها را رخصت داده فرستادند.

خواجه‌یوف و میرزا محی الدّین منصوراف به آنان به مفسدان بلشویکی مقصود خود را ظاهر داشته معاونت خواستند. جماعه بلشویکی نیز کمک مفسدان جدیدی شده کالیسوف نام در راه‌آهن کاکان بخارا آمده در ماه جمادی الثانی ۱۳۳۶ هجری به روز شنبه اعلان حرب داده همراه دولت بخارا محاربه آغاز نمودند[5]. به عون عنایت الهی و به مدد شریعت نبوی با وجود کم اسبابی و آلات حربی ظفر به جانب اهل اسلام بخارا شده این بنده ظفر یافت. بلشویکان به مطلوب خود نارسیده رضا به صلح دادند. این بنده الصلح خیر را ملحوظ خاطر داشته اصلاح نموده منعقد گردیدم. بعد از این محاربه از طرف لنین و تروتسکی رئیس بلشویکی الیاوا و بورُوِیُد و نام وزیر مختار گردیده و به بخارا آمده همراه این بنده عاجز گفت گذار نموده استقلال تامه بخارا را برای من داده وعده اسباب و آلات حربی نموده قبل از این یکصد سال هرجا که خاک دولت بخارا بود برای من تسلیم نموده همچنین ۵۰ هزار میلق، پنجصد توپ پولی موط، پنجاه ایروپلان، ۵۰ ملیون صوم طلا وعده آوردن نمودند و از طرف دولت سویت اکسل روت نام را به دولت بخارا سفیر تعیین نموده به طریق استحکامات دوستی در مقابل دولت افغانستان ۱۱ عدد توپ بی عوق برای من بخشش گویان از تاشکند فرستادند. چه بودن معاملات بلشویکی را از این توپهای بی عوق دانسته شدم. این بنده عاجز معاملات بلشویکی و سفیر آن‌را موافق معاهده‌شان ندیده و خاطرم مخاطره پیدا شده برای سررشته انتظام عساکر و آلات حربی تردد و سعی نمودم. به فرصت ۲ سال کمابیش عساکر و آلات حربی در بخارا اندکی جمع آورده به درجه انتظام رسانیدم. چون جماعه بلشویکی قانون خود را اجرا نمودند از هر طرف منشویک ها سر برداشته مقابله و مقاومت نموده بلشویکی را بی قوت کرده در اضطراب انداختند. راههای آهنِ روسی را برداشته از هر طرف که مقدمه ایجاد گردید دولت بلشویکی خیلی ضعیف گردید. این بنده عاجز به خاطرم مصمم داشتم که جماعه بلشویک اندک قوت حاصل نماید البته انتقام خود را از دولت بخارا خواهد گرفت. در این ازمنه عساکر خود را حرکت داده آغاز محاربه ایجاد کردنی بودم. حکومت خوارزم هم برای من معاهده نموده در زیر ادارهٔ من آمده با هم همراه بلشویک محاربه نمودنی خواهش داشتند[6] مگر دولت بلشویکی روز به روز رو در ترقی نهاده به این معاملات ها وقت گذاشته قوت گرفت. لهذا این بنده عاجز بنابر مواسای زمان یک چند نفر از طرف خود نزد لنین و تروتسکی وفد نموده فرستادم تجدیداً معاهده و امضا نمودنی شدم. بی اعتباری و بی عاقبتی این جماعه را خوب می‌دانستم اگر همراه این رنگ حکومت بی اصل و بی عاقبت معاهده نمایم در نزد دولتهای عظمای خارجه

نصیحت و دلبرداری نموده تسلی داده در هر بیچارگان دعا نموده و در حق خود دعا گرفته فقیر فقرایان بیچارگان مأیوس و انتظار مانده ارادهٔ شرقی بخارا نمودم. به مدت ۸ روز در ولایت قورغان‌تپه تابع بخارا رسیده یک ده روز در آنجا ایستادم. هنگام عبور از غجدوان ناگهان عرابه و اگون آهن‌پوش پیدا شده و راه را بر روی بینوایان بست. در آن موقع چند نفر از بزرگان و اطرافیان من از قبیل عثمان قوچ بیکی قاضی القضاة، برهان‌الدّین رئیس عبدالرؤف کاردان‌باشی یوسف بی مقیم بی دستگیر شدند. از ولایت مذکور در تردد استحکام راه دشمن گردیده عساکر و فقرایان را جمع آورده از بندر موضع دربند تابع ولایت بایسون پیش دشمن را استحکام نموده شروع محاربه را ایجاد نموده واپس به ولایت حصار شرقی بخارا آمده ایستادم. از ولایت حصار مدت ششماه همراه بلشویک محاربه و مقاتله نمودم. در بالای محاربه وزیر حرب ننابی ام محمد سید بیک پروانچی و مأموران محاربه عبدالحفیظ پروانچی ابراهیم بیک بی سر عسکر نظامی بودند. در این مدت ششماه خیلی محاربه و مقاتله شده آخرالامر جماعه بلشویکی به سررشته محاربه مذکور مجبور مانده از مسکو خیلی عساکر و آلات حرب جمع آورده یکباره در بالای لشکریه اسلام هجوم نمودند. ازبس که اسباب و آلات حربی در عسکران اسلام کم بوده مدت ۱۰ روز محاربه و مقاتله نموده، ثانیاً بندهٔ عاجز در تردد و اعانت و امداد از دولهای خارجه نموده از ولایت حصار به ولایت کولاب گذشته در ولایت مذکور ملامحمّد ابراهیم‌بیک دیوان‌بیکی و دولتمندبیک دیوان‌بیکی سرلشکر از جماعه ازبکیه شرقی بخارا بود. خیلی به دولت بخارا خدمتهای لایق و جان‌سپاریهای صادق نموده رضامندی این بنده عاجز را بازیافت کرده بود لشکرباشی موصوف ها را به حضورم واصل گردانیده سپارش نمودم که این بنده عاجز به دارالسلطنه کابل رفته تردد امداد کمک سعی نمایم، اگر از جایی برای من کمک و اعانت رسد تا سررشته آنرا دیده آمدنم، شما همراه عساکران خود پیش دشمن را نگاهداشته به سر رشته ایستید. حالا هجوم دشمن زیاده شده ایستاده است. اگر بندران سر رشته نیاید تشویش فقر فقرایان خواهد شد تا رسیده آمدن من فقیر بیچارگان به آسوده حالی باشند. این امرها را تعیّن نموده به جاهای معین فرستادم. محمد ابراهیم‌بیک و دولتمندبیک موصوف به رخصت من مراجعت نموده بندرات راه دشمن را استحکام نموده خود این بنده عاجز از بالای ولایت کولاب از گذرگاه درقد از دریای آمو به یوم چهارشنبه ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹[۱۰] عبور نموده داخل خاک افغانستان گردیدم. برکد نظامی مأمور سرحد افغانستان عسکر خود را نظام کرده به استقبال پیش برآمده سلامی کرده در موضع عبدالنظر پنکی تابع رستاق قونوش تیار کرده

این بنده عاجز از بندرات مذکور عساکر خود را مقدار سه میل راه از اطراف ریل تعاقب نموده استحکام کردم و در بندرات مذکور بقدر ٤٠ نفری قراوُل گذاشتم که شاید به این مواساها فقیر فقرایان از زیر ظلم دشمنان مخلّص خواهند یافت[۷]. دشمنان با اهتمام به این نیرنگ مرا غافل ساخته بدون اعلان حرب بی خبر به مثل قطّاع الطریق، شب یکشنبه ۱۵ ذی الحجه ۱۳۲۹[۸] به ساعت ۱۲ شب در بالای مستحفظان و پیره‌داران آمده هجوم نموده همگی قراولان که در اطراف خط راه‌آهن به هرجا مأمور بودند تقریباً ۱۵۰ نفر رابندی کرده در همان وقت در بالای عساکران بخارا مراجعت نموده قصد هجوم کرده محاربه آغاز نمودند. تا وقت ساعت ۲ بعد از نصف شب خیلی عساکر و آلات حربی جمع نموده توپ‌زنی و تفنگ‌پرانی با عرّابه‌های آهن‌پوش و موتورهای آهن‌پوش آغاز محاربه نمودند. ۱۱ عدد طیاره در بالای شهر بخارا در هوا در پرواز آورده بمبه‌باران نمودند[۹]. این بنده عاجز مجبوراً عساکر خود را پیش برآورده رضا به تقدیر الهی داده مدتی چهار شب و روز محاربه نمودم. در این اثنای محاربه، دشمن قریباً نصف شهر بخارا را به توپ و پلیموت بمبه‌باران آتش داده تلفات زیاد نموده مسلمانان بیچارگان گریان و پریشان از دست دشمنان مال انجام، زن و فرزندان خود را برتافته حیران به هر طرف پراکنده شده می‌رفتند. با وجود آن، این بندۀ عاجز ٤ شب و روز همراه دشمن محاربه و مقاتله نمودم. ازبس که تلفات و خرابی به کثرت عوق توپ بمبه‌باران در شهر بخارا زیاده شده فقرایان بیچارگان در تشویش افتادند. به خاطر خود اندیشه نمودم که آیا این بندۀ عاجز از این بلده بخارای شریف هجرت را اختیار کنم باعث تسکین خرابی گردیده فقیر فقرایان بیچارگان از این حیرانی و اضطراب رو به آسایش می‌نهاده باشند. یوم چهارشنبه ٤ بعدازظهر به سواره پایطون موافق سنّت حضرت رسول صلی اله علیه و سلم هجرت را اختیار نموده از باغ شاهی ستاره ماه خاصه برآمده به طرف تومان کامات و خرقان‌رود یعنی غجدوان روانه گردیده، در آن وقت همرکابم عبدالشکورخان سفیر افغانی و برکد نظامی محمد اسلم‌خان میرشکار سفیر تاشکند و قاضی‌عسکر افغان و بیست وپنجهزار نفر عمله و عسکریه بخاری و عساکر افغانی همراه بودند. آمده به تومان غجدوان رسیده آنشب اقامت ورزیدم. به شنیدن هجرتم فقیر فقرایان معه زن و فرزندان، گریان نالان از تعاقب افتاده پگاهی روز پنجشنبه مذکور در غجدوان به قوشخانه‌ام رسیده تخمیناً ده‌هزار نفر زیاده همگی به غلغله و گرینده‌گی روز فراق را به نظر خود مشاهده نموده خودها را بر زمین می‌زدند. بعضی اشخاص در این غم و اندوه جدایی به تقدیر الهی جان به حق تسلیم نموده به رحمت خداوندی مشرف شدند. این بنده عاجز در این بیچارگان الم رسیده

سمت جنوب کابل قلعه فتونام باغ شاهی را برای من بخشش نموده ۱۲ هزار روپیه که برای هرماهه مخارجم مقرر نموده بودند چهارهزار و پانصد روپیه تعیین فرمودند.

چون وقتی که از خاک بخارا در افغانستان گذشتم، جماعه بلشویکی پیش آمده همراه محمدابراهیم بیک دیوان بیکی موصوف محاربه آغاز نموده مدت چند روز به این منوال گذرانیده بنابر قلت اسباب و زیادتی هجوم دشمن عساکران لشکرباشی مذکور خودها را به هرطرف در بالای کوه پنهان نموده بودند، دشمن در تردد افتاده فقرایان را از هرجا دستگیر نموده آورده زیاده ظلم و تعدی از حد افزون ایجاد کرده‌اند[15]، ملّا ابراهیم بیک دیوان بیگی لشکرباشی موصوف عساکران خود را جمع نموده سررشته آنها را دیده پیش پیش در هر قریه که دشمن به آنجا مسکون بود رفته هجوم نموده اسباب و آلات حربی خیلی جمع آورده فقرایان و مظلومان را خبر داده به اندک فرصت قریباً یک ده هزار نفر جمع آورده در بالای ممالک کولاب و بلجوان هجوم نموده این دو ولایت را از دست دشمن مخلّص داده منصرف گردیده به دارالسلطنه کابل باین بنده عاجز کیفیت احوال خود را نوشته با همراهی یکچند نفر از سرداران عسکریه خود فرستاده مذکوران در نزد من رسیده کیفیت احوالات و خدمتهای ملاابراهیم بیک موصوف را رسانیدند. در این اثنا ابراهیم بیک دیوان بیکی خود در بالای ولایت قرای تکین و دارواز رفته هجوم آورده این دوولایت را هم متصرف شده این کیفیت خود را برای من اطلاع داده فرستاد. از این غیرت و مردانگی ملاابراهیم بیک موصوف خیلی ممنون گردیدم از طرف خودم به ابراهیم بیک مذکور منصب رفیع بخشیده احکام برای محاربه نموده اجازت دادم. ابراهیم بیک موصوف مدت ۷ سال همراه بلشویک محاربه به راه ملت اسلام و به راه این بنده عاجز نموده در اثنای محاربه دلاوری ها نمودگی و کارزار کردگی خود را همیشه برای من اطلاع می داد.

چون ملاابراهیم بیک موصوف بعد از احکام مرا بدست آوردن لشکریه خود را جمع آورده در بالای ولایت حصار رفته مقدمه نموده خیلی مقابله و مقاتله کرده آلات حربی و خزانه غنیمت گرفته ارک ولایت حصار را محاصره نموده به این بنده عاجز احوالات خود را اطلاع داده مجاهدان خدمت کرده خود را معلوم نموده بود که این بنده عاجز برای مجاهدان راه اسلام منصب رفیع و ترقی درجات اشان را فرمان به مهر و امضای خود روانه نمودم و هربار از برای احوالپرسی از طرف خود از دارالسلطنه کابل یک نفر دو نفر آدم فرستاده احوال می‌گرفتم که از طرف من رفته احوال پرسی نموده می آمدند. ابراهیم بیک موصوف هیچ امورات کار خود را بی اجازت من اجرا نمی کرد. در این اثنا

بوده‌اند که در آنجا استراحت نموده یوم پنجشنبه ۲۳ ماه مذکور[۱۱] به رستاق رسیدم. محمداعلم‌خان برکد مذکور که تخمیناً سه‌صدنفر از عساکر خود را به استقبال پیش برآورده یازده توپ سلامی نموده به‌عزت‌داری داخل رستاق شدم. مدت دو شب در آنجا گذرانیده خبر گذشتنم را به حاکم قَطَغَنْ فرستاده یوم شنبه ۲۵ ماه مذکور از رستاق عازم قطغن گردیدم. پسر نایب الحکومه همراه یکچند نفر معتبرین آن ولا به استقبال پیش برآمده در اثنای راه همراه این بنده عاجز ملاقات نموده همراه به طرف دارالحکومه روانه گردیدیم. محمداکبرخان نایب الحکومه مذکور و بین‌بین‌خان نایب‌سالارعسکری با توپ موزیکه تخمین یک فرسخ پیش برآمده استقبال نموده ۲۱ توپ سلامی کرده همراه من ملاقات کرده، یوم چهارشنبه ۲۹ جمادی الثانی داخل دارالحکومه قَطَغَنْ گردیده در باغ شاهی حیات‌الآباد محل سکونت مرا قرار دادند. مدت ۳۵ روز در آنجا سکونت ورزیدم. در این اثنا از طرف اعلیحضرت امیرامان‌الله خان امیرافغان، محمد اسلم‌خان میرشکار که به خدمت این بنده عاجز چند مدت بود و بلدیت داشت برای مهمانداری مقرر نموده فرستاده بنابر تسلی خاطر از طرف خود خط کرده مرا به دارالسلطنه کابل در نزد خود تکلیف نمودند که با هم ملاقات کرده برای سرشته کارها کوشش نماییم. در وقتی که این بندهٔ عاجز از دریای آمویه به طرف افغانستان عبور نمودم، تخمیناً سه‌صدنفر از نوکریه معتبرین بخارا همراه من گذاشته بودند و نیز برای طرفداری‌ام از هر گذرگاه دریای مذکور مردمان تخمیناً یک لک[۱۲] نفر گذشته در نزدم جمع آمده بودند. ازین جماعه تخمیناً پنج صد نفر از جمله اشراف اهالی بخارا همرام خود گرفته دیگر آنها را به هرجای تابع افغانستان تعین نموده خود همراه پنج صد نفر مذکور اراده دارالسلطنه کابل نمودم.[۱۳]

مدت چند یوم به راه گذرانیده بودم یوم چهارشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۹[۱۴] به دارالسلطنه کابل رسیدم که برای سکونت بندهٔ عاجز باغ شاهی قلعه مرادبیگی را تیار نموده بودند، که آمده به آنجا قرار گرفتم. از طرف اعلیحضرت امیرافغان یک ده نفر از وزرا و امراء به باغ مذکور آمده استقبال نموده، ثانیاً اعلیحضرت امیرافغان این بنده عاجز را همراه چند نفر از معتبرین خواسته ملاقات نموده به جمال همدیگر مشرف گردیدم و نیز دولت افغانستان مدت یکماه مهمانداری نموده بعد از گذشتن یکماه مبلغ ۱۲۰۰۰ روپیه کابلی برای مصارف مخارج هرماهه مقرر نموده‌اند. این بندهٔ عاجز برای تردّد سررشته کارخود سعی و کوشش نمودم بنابر ارادهٔ الهی موافق تقدیر نصیبه تردد‌هایم کارگر نشده رسیدن امداد و اعانت از نظر دور بود. ابتدا رضا به تقدیر الهی داده به دارالسلطنه کابل اقامت ورزیدم. چون من اقامت را اختیار کردم، ذات شاهانه اعلیحضرت امیرافغان از

جان‌نثاری برای ملت مقید گردید که انشاءالله محاربه و کارزاری های فداکاران راه دین بخارای شریف را تحریر خواهم کرد. چون در شرقی بخارا انور پاشا در نزد ابراهیم بیک مدت یکسال به صدق و اعتقاد خدمت راه دین را نموده در این اثناها چند ولایت شرقی بخارا را متصرّف گردیده بخارا را ازدست دشمن مخلص داد. ثانیاً ملاابراهیم بیک با اهالی فقرایان شرقی بخارا متفق گردیده از برای طلب این بنده عاجز به اعلیحضرت امیر افغانستان عرضحال نموده هشت نفر از طرف خودها وکیل کرده به دارالسلطنه کابل فرستادند. وکیلان مذکوران داخل کابل گردیده همراه امیرافغان گفت وشنید نموده عرضحال خود را منظور گردانیده بودند. انور پاشا در این خصوص خواهش نموده بود که حالا سررشته استحکام راه دشمن در شرقی بخارا موافق قاعده نبوده زیرا که دز مقابل مایان‌بودگی دشمن‌ها از قانون دولتهای عظمای روی زمین انکار می باشد مایان همیشه مقید به محاربه می باشیم انشاءالله هر وقتی که ولایت بایسون را فتح کرده به تصرف خود آوردیم از حدود موضع در بند استحکام نموده بعد از آن پادشاه خود را می آریم. به این اصلاح وکیلان شرقی بخارا واپس به جای خود مراجعت نمودنی شدند که اعلیحضرت امیرافغان به هرکدام آنها خیلی شفقت و مهربانی نموده خرسند گردانیده رخصت دادند. که وکلاهای مذکور به جای خودها واپس مراجعه نمودند. بعد از این کیفیت[18] در دهم ذی‌الحجه ۱۳٤٥ هجری شهادت انور پاشا به ظهور رسیده در بالا بلجوان محاربه افتاده به روز عید قربان[19] انور پاشا به درجه رفیع شهادت رسیده جسد او را در موضع چکن به حضرت سلطان نام زیارت دفن نموده شد و هم دولتمندبیک مرحوم به آن روز به شهادت رسید. از این چنین مخابرات مردم شرقی بخارا از دشمن واقف گشته جماعه بلشویک چند مدت به تردد جمع آوردن عسکر شده، ثانیاً در سنه ۱۹۲٥ میلادی یکباره در بالای ابراهیم لشکرباشی شرقی بخارا هجوم نموده ۲٥ روز پی درپی محاربه و مقاتله در بین افتاده روز در جنگ و شب در شبیخون گذرانیده در این اثنای محاربه ملاابراهیم بیک موصوف مظفریت یافته یکچند توپ و پلموت و ۱۸۰۰ تفنگ پنج تیره سه لک عوق، مبل تیغ ٥ تیره، ۲ عدد موتور آهن‌پوش جنگی و ۲ عدد ایروپلان از هوا زده گرفته از درون ایروپلان چند تفنگچه موزور غنیمت نموده کیفیت مذکور را به این بنده عاجز اطلاع داده بلشویکان بمطلوب خود نارسیده واپس شده ابراهیم بیک مذکور نیز در سررشته ممالک و انتظام عساکر خود کوشیده بعد از چند مدت در اول سنه ۱۳٤٥ هجری ملاابراهیم بیک عساکران مجاهدان شرقی بخارا را به انتظام رسانیده جمع آورده در بالای ولایت بایسون رفتن را به خود مصمم گردانیده بود.

ولایت حصار را محاصره نمودن از طرف بخارای شریف، انور پاشا ترک همراه ۲۷ نفر ترکیه بطرف شرقی بخارا آمدنی شده در ولایت قورغان‌تپه در نزد عساکران مجاهدان رسیده عساکران مذکور این کیفیت آمدن انور پاشا را به ملاابراهیم موصوف اطّلاع داده‌اند و لشکرباشی موصوف این معنی را به این بنده راجع داشت موقوف به رضای من گذاشته کیفیت را و تشریف‌فرمائی داماد خلیفة‌المسلمین سلطان رشادخان خامس را نوشته فرستاد. من از این خبر واقف گشته به ابراهیم‌بیک فرمان نوشتم که انور پاشا درخصوص محاربه شخص صاحب تدبیر کارگزار بوده لازم که شما به عزّت‌داری در نزد خود آورده بپرسید اگر خدمت ملت اسلام را خواهش داشته باشد از طرف ذات عالی ما وکالتاً خدمت والّا به خوبی از دریا گذرانیده به این صوب روانه نمایید. از روی فرمان این بنده، ملامحمد ابراهیم‌بیک عساکران مجاهدان را جمع آورده استقبال کرده به عزت‌داری انور پاشا در نزد خود آورده خصوص مقصد شخصی اورا استفسار[۱۶] نموده انور پاشا خواهش خدمت ملت اسلام نموده همراه ابراهیم‌بیک مذکور به خدمت مقیّد گردید و نیز ملاابراهیم‌بیک موصوف در ولایت حصار هجوم آورده کامیاب گردیده خیلی از ولایت مذکور خزانه و آلات حربی غنیمت گرفته ولایت مذکور را به خود مرکز نموده در بالای ولایت ده‌نو بایسون خراز شیرآباد قرشی حرکت کرده کیفیت احوال خود را به این بنده عاجز اطلاع داده[۱۷] و من از طرف خود برای ابراهیم‌بیک موصوف یک قطعه رضانامه و یک قرآن شریف و یک دست خلعت نظامی زردار مرحمت فرموده فرستادم و سرافراز گردانیدم. چون اطراف و جوانب شهر بخارا و تومانهای بخارا محاربه ابراهیم‌بیک را واقف گشته، اهالی فقرایان اطراف شهر بخارا و تومان غجدوان و پیرمست و وابکند خواجه عارف زختفر و غانزه و قراکول قریباً ۱۵ هزار نفر جمع گردیده یک عرض تابع‌داری و فداکاری باین بنده عاجز نموده به ملاابراهیم‌بیک خط کرده فرستاده بودند. ملاابراهیم‌بیک عرضحال آنها را در نزد من فرستاده برای سرداری آنها از طرف من التماس کرده لهذا عرایض فقرایانم را منظوم گردانیده ملاعبدالقهّار نام یکی از معتبرین همرکابم را برای سرداری در بالای فقرایان فداکاران بخارا مقرر نموده از خود جماعه مذکور یکچند نفر از هر جماعه برای سرکردگی تعیین کرده از طرف خود فرمان نوشته فرستادم که ملّا عبدالقهار موصوف به رخصت من مراجعت نموده در شرقی بخارا در نزد ملّا ابراهیم‌بیک موصوف رسیده ملاقات کرده از آنجا به طرف بخارا گذشته در نزد جماعه فقرایان فداکاران بخارا رسیده از طرف من احوالپرسی جماعه مذکور را نموده بعد از آن به سررشتهٔ انتظام آنها کوشیده همراه بلشویک آغاز محاربه شروع نموده به

و دوهزار نفر از تومان شافرکام، دوهزار نفر از تومان پیرمست، دو هزار نفر از تومان خطمر و لغلنه، دو هزار و پنج صد نفر از بهاء الدین، ۲ هزار نفر از هرجا به این منوال جمع گردیده قریباً ۲۵ هزار نفر زیاده از هر جماعه جمع شده از هر فریق یک نفر دو نفر کلان شونده خودها را به خودها سر کرده نموده همراه دشمن از تومان غجدوان شروع محاربه نموده خیلی زدوخورد در بین افتاد در مدت یک ماه از دست بلشویکان ۲ هزار تفنگ ۵ تیر و یک لک عوق ۵ تیر و یک ده عدد پلموت و سه عدد موتور آهن‌پوش حربی غنیمت حاصل نموده تومان‌ها را به دست آورده در بالای ولایت نوراتا رفته از آنجا یک چند نفر کلان شونده پیش برآمده احوالات کیفیت عسکریه مجاهدین را دانسته خود فقرایان عسکریه را همراه به ولایت نوراتا درآورده بلشویکان شهر را بندی کرده فقرایان خیلی خرسندی‌ها نموده خطبه به نام این بنده عاجز خوانده ملاعبدالقهار از بلشویکان خیلی اسباب حربی غنیمت حاصل نموده ولایت نوراتا را به خود مرکز نموده سررشته خود را دیده از آنجا در بالای بخارا یورش کرده در سر پل مهتر قاسم رسیده، در این اثنا عبدالحمید افندی نام وزیر حربیّه جدیدان بخارا همراه ٦٠ نفر از مردم بخاری و ترکیه و از مردم هند با خیلی اسباب پیش برآمده ملاعبدالقهار را ملاقات کرده ششهزار پول انگریزی، دو عدد پلموت بخشیده از ملاعبدالقهار رخصت حاصل نموده به طرف شرقی بخارا رفته در نزد انور پاشا و ابراهیم‌بیک دیوان‌بیکی آمده عذرخواهی نموده به خدمت مقید گردید.

این کیفیت را انور پاشا به این بنده اطلاع نموده جماعه بلشویک در سر پل مهتر قاسم رسیدن ملاعبدالقهار را شنیده با جمع عساکر پیش برآمده آغاز حرب کرده ۲ شب و روز محاربه نموده ملاعبدالقهار ظفر یافته بلشویکان را پس شده ملاعبدالقهار اطراف شهر بخارا را محاصر نموده ٦ دروازه بخارا را گرفته بلشویکان مجبور مانده بخارا را خالی کرده به ایستگاه راه‌آهن کاگان رفته، ملاعبدالقهار به درون شهر درآمده به قدر ٤ ساعت ایستاده از درون شهر به طرف خقره بهاء الدین رفته ده ساعت محاربه نموده آنجا را هم از دست بلشویک مخلّص داده از بخارا و بهاء الدین خیلی ملاعبدالقهار غنیمت حاصل کرده کیفیت خود را برای من اطلاع داده فرستاد که از این کیفیت مطلع گردیده از خدمت ملاعبدالقهار مذکور زیاده ممنون گردیده برای موصوف یک خلعت نظامی زردار و یک تفنگچه موزر بخشش فرستادم. در این روزها بلشویکان در اضطراب شده به تردد جمع آوردن عسکر کوشیده از طرف مسکو و تا شکند خیلی عسکر جمع نموده از هر طرف یکپارگی به ملاعبدالقهار مذکور هجوم آورده شهر بخارا بهاء الدین را از دست مجاهدان گرفته قریباً یک هزار نفر مجاهدان به دست بلشویکان بند افتاده در تردد بدست آوردن

در این اثناها بلشویکان در بالای دَرقَد لب دریای آمویه عسکر خود را جمع آورده همراه دولت افغانستان گفت و شنید حدود را نموده کارهای مذکوران اندک سخت گردیده این خبر را ابراهیم بیگ شنیده از رفتن بالای بایسون خود را بازداشته یک چند نفر سرکرده خود را همراه نصف عساکرش به طرف بایسون روانه نموده خود ابراهیم بیک پانزده هزار عسکر همراه گرفته نزدیک حدود افغانستان برای کمک نمودن دولت افغان در پس کوه آمده استاده مدت چهل روز انتظار کشیده، بعد از آن معاملات افغانستان و بلشویک فیصله شده معاهده نموده بشنیدن این خبر ابراهیم بیک واپس به جای خود رفتن را ارتکاب کرده بلشویکان از این احوالات خبر یافته همراه ۲۵ هزار نفر عسکر بلشویکی از چند طرف در بالای ملا ابراهیم بیک هجوم آورده محاربه آغاز نهاده مدت پنج شب و روز محاربه و مقاتله نموده از طرفین زیاده مردم به قتل رسیده بنا بر هجوم دشمن زیاده‌شدن عسکریه مجاهدان به هرطرف پراکنده شده خود ابراهیم بیک همراه سه‌صدنفر در بین بلشویکان مانده خیلی زدوخورد نموده آخرالامر ابراهیم بیک موصوف مجبوراً خود را به دریای آمویه به سواری اسب انداخته از دریا به طرف افغانستان عبور نموده باین بنده عاجز کیفیت احوالات محاربه و عبورنمودن از دریا معلوم نموده فرستاد. دولت افغانستان به شنیدن این خبر ابراهیم بیک موصوف را به دارالسلطنه کابل خواسته سه روز مهمانداری نموده برای او تنخواه و جای اقامت معین کرد.

ابراهیم بیک تنخواه و جای اقامت را خواهش نانموده از دولت افغانستان التماس کرد که من یکی از خدمتگذاران فدائی پادشاه بخارا می باشم، خواهش دارم در نزد ولی نعمت خود بروم و باقی عمر خود را در آستان اوشان گذرانم، لهذا ابراهیم بیک را درنزد من روانه نمودند که همراه من ملاقات کرده استقامت ورزید و برای مخارج یومیه اش از طرف دولت افغانستان هر ماه پنج صد وپنجاه روپیه کابلی مقرر گردید.

محاربه ملاعبدالقهار در اطراف بخارا در بین ٤ سال نمودگی

چون ملا عبدالقهار از دارالسلطنه کابل به رخصت این‌بنده در بالای مجاهدان فداکاران اطراف بخارا و تومانهای بخارا رفته رسیده به سررشته و انتظام عسکریه کوشیده در بالای تومان غجدوان محاربه نموده، تومان غجدوان را از دست دشمن مخلص داده به تصرف خود آورده خیلی از آنجا هم به راه دین و این‌بنده مردم فدائی همراه گردیده این چنین اطراف بخارا را تخمیناً شش هزار نفر از تومان و آبکند، دوهزار نفر تومان وغانزه

یعنی قریباً برابر با مساحت ایطالیا است. قسمت عظیم نفوس آن ازبک، ترکمن، قرقیز، قزاق، تاجیک، یهودی و عرب هستند. قسمت غربی بخارا به غیر از سواحل آمودریا قابل کشت و زرع نیست. برعکس نواحی نزدیک به رودخانه خیلی حاصلخیز است. اهالی درّه‌های قشقه دریا، سورخان، دریا زرافشان، کافرنهنگ و غیش به زراعت می‌پردازند. آثار تمدن قدیمی در شهرهای قرشی کتاب، شهر سبز غذار بخارا، ضیاء الدین کرمینه، چهارجوی کرکی، بایسون قره‌باغ کولاب، بالجوان شیراباد حصار، دوشنبه، فیض‌آباد و غیره هنوز نمودار می‌باشد. قسمت شرقی بخارا را کوههای عظیمی که از بلندترین کوههای دنیا است پوشانیده. کوه حصار دارای چندین قله است که بلندی آن به ۵۵۰۰ متر می‌رسد. سلسله جبال پطر کبیر از ۵۵۰۰ تا ۶۱۰۰ متر می‌رسد. کوههای درواز تا دشت پامیر امتداد دارد. در بخارا یعنی یکی از قدیمترین ممالک آسیای مرکزی نوبه به نوبه شاهزادگان سلطنت کرده‌اند. پایتخت بخارا چندین قرن پیش از تاریخ میلادی بنا شده و نفوس آن تا پیش از تصرف ترکها از نژاد آریائی بوده‌اند. در قرن هفتم و هشتم هجری یعنی هنگام تسلط اعراب، شاهزادگان بخاری خانات در بخارا سلطنت می‌کردند. این شهر مرکز سلاطین نامدار سلسله سامانیان گردید و از وقتی که اسمعیل مؤسس سلسله سامانیان (۹۰۷ ـــ ۸۹۲) آنرا بر سمرقند ترجیح داد، اهمیت آن روز به روز زیادتر گردید. قرن دهم یعنی دورهٔ سلطنت سامانیان عصر شکوه و عظمت بخارا بود. صنعت و تجارت و فنون مختلفه رو به توسعه گذاشت. پس از مرگ آخرین پادشاه سامانی (۱۰۰۵)، بخارا دوباره به دست سلسله‌های ترک و سلجوقی افتاد. سپس چنگیز و تیمورلنگ، بعد سلسله شیبانیّه و استرخانی و طایفهٔ اوزبک منغت در بخارا حکومت کردند. طایفهٔ منغت از سال ۱۷۸۳ تا ۱۹۲۰ در بخارا سلطنت کردند[۲۱]. آخرالامر به واسطه جور و فشار حکومت بلشویکی امیر سید عالم‌خان مجبور شد که از بخارا هجرت نماید.

تشکیلات سیاسی و اداری بخارا

مملکت بخارا اگرچه در تحت حمایت دولت روسیّه بود ولی استقلال قدیمی خود را حفظ می‌کرد. امرای بخارا به موجب اصول شریعت و عادت حکومت می‌کردند. علمای اسلامی بخارا امیر را خلیفه پیغمبر و حامی اصول و شریعت اسلامی می‌دانستند. زندگانی امیر کاملاً مطابق شریعت بود و نمی‌توانست از آن تخلّف نماید. خانات بخارا تمام از طایفه اوزبک منغت بودند[۲۲]. پادشاهان بخارا در موقع جلوس بنا به عادت مغول،

ملاعبدالقهار بلشویکان خیلی کوشش نموده شب و روز دست از محاربه نبرداشته روز به روز هجوم دشمن زیاده گردیده بلشویکان در بین عسکریه مجاهدان دولت های زیاده صرف نموده انقلاب انداخته در بین ۲۵ روز دو نفر برادر ملاعبدالقهار را به شهادت رسانیده فقیر فقرایان را خیلی در اضطراب انداخته خرابی زیاده بر پا نمودند. لهذا ملاعبدالقهار از برای آسوده‌حالی فقرایان خود را در چول در بین قزاقستان کشیده پنهان نموده که باعث تخفیف این تشویش و اضطراب فقرایان خواهد گردید. بلشویکان در بالای تومان ها عسکریه زیاده گذاشته بودند که مبادا عساکران طرفدار حکومت برخاسته حرکت ننمایند.

این بنده از زمان شهزادگیم الی زمان سلطنت که فقط در بخارای شریف معه تعلقات ولایت کردم و محاربه که همراه بلشویک بنابر انقلاب زمان نمودم و بعد از آن هجرت را اختیار کرده به دارالسلطنه کابل گذشتم و نفوس بخارا و تعلقات ولایات آن برای طرفداریم همراه بلشویک مدت ۷ سال محاربه نمودند. به طریق یادگار برای ناظران تاریخم در قید تحریر آوردم تا که از سر گذشتم مطلع گردند.

هرکه خواند دعا طمع دارم　　　زانکه من بندهٔ گنه کارم

تمّت

فصل دوّم

یادداشت اعلیحضرت سیّد امیرعالم‌خان امیر بخارا که در تاریخ سپتمبر ۱۹۲۷ توسط نماینده و وکیل مطلق خود جنرال حاجی یوسف بی مقیم‌بی به انجمن اتفاق ملل تقدیم گشته است:

جغرافیای طبیعی

مملکت بخارا در سواحل شرقی آمودریا یعنی از پامیر روسیّه تا دشت وسیع خیوه امتداد دارد. پیش از محاربه روسیه با بخارا ۱۸۶۸ و تصرّف حکومت بلشویکی ۱۹۲۰، مملکت بخارا از طرف شمال محدود به صحرای قزل‌قوم و رودخانه سیردریا، از طرف مغرب به خانات خوقند، از جنوب به افغانستان و از مشرق به بلاد ترکمن و دشت خیوه می‌باشد.

نفوس بخارا سه میلیون‌ونیم می‌باشد و مساحت آن ۲۲۵ هزار کیلومتر مربّع است

حمله بلشویکها به بخارا

پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، اولین قدمهای غاصبانه خود را بلشویکها به وسیله تبلیغات شروع کردند. عناصر ماجراجو و هنگامه‌طلب داخلی نیز آنها را مساعدت کرده مشکلات زیادی برای حکومت تولید کردند. در دهم مارچ ۱۹۱۸، بلشویکها به بخارا حمله کرده ضیاء‌الدّین را متصرّف شدند. اهالی بخارا همینکه عملیّات حق‌شکنانهٔ بلشویکها را مشاهده کردند تمام عساکر روس را که در سرحد افغانستان بود به قتل رسانیدند. کم کم آتش انقلاب در سرتاسر مملکت شعله‌ور شد به قسمی که کولسوف، فرمانده عساکر بلشویکی مجبور شد که در ۲۵ مارچ ۱۹۱۸ قرارداد صلحی با امیر امضاء نماید.[۲۴]

ولی بدبختانه بلشویکها از شنایع اعمال خود دست نکشیده در ۵ سپتمبر ۱۹۲۰ بخارای شریف به دست عساکر بلشویکی افتاد.[۲۵] امیر سیدعالم‌خان که پدرانش از سال ۱۷۸۳ در بخارا سلطنت می‌کردند.[۲۶] مجبور شد با عدهٔ قلیلی به افغانستان مهاجرت نماید. عساکر سرخ دست تعدی دراز کرده سرتاسر مملکت را غارت کرده قریب ۵۰ هزار نفر را بی‌خانمان نمودند به قسمی که در سال ۱۹۲۱ تمام نفوس از مظالم و تعدیات بلشویکها یکباره قیام کرده انقلاب سختی در مملکت تولید گشت.

ابراهیم بیگ شیردل، عساکر زیادی جمع‌آوری کرده جنگهای خونینی با عساکر سرخ نمود. بالاخره پس از ۷ سال محاربه بلشویکها توانستند یک نوع حکومت موقتی در بخارا تشکیل دهند و امروزه سعی دارند که تمام افتخارات ملّی را از عادات، اخلاق، آداب، دین و مذهب، خانواده و اجتماع نابود نمایند. تمام اهالی از اعلی تا ادنی از صمیم قلب هواخواه امیر سیدعالم‌خان بوده و آرزوی مراجعت او را دارند. حکومت سرخ تمام تشکیلات سابقه را برهم زده و آنرا مابین سایر جمهوری‌های شوروی از قبیل ازبکستان، ترکمنستان، قره‌قلپاقستان تقسیم نموده شهر شریف بخارا، یعنی مکّه آسیای مرکزی، یکی از ولایات جمهوری ازبکستان شد و خاندانِ امیر در سال ۱۹۲۲ تبعید شدند. سه نفر پسران امیر را به مسکو فرستادند.[۲۷]

از آنجا که غرض اصلی از تأسیس مجمع بین‌الاقوام حفظ حقوق ملل ضعیفه و حمایت از ستمدیدگان می‌باشد امیر بخارا رجاء واثق دارد که مجمع فوق‌الذکر به این وضعیات اسف‌آور عطف توجه فرموده موجبات تأمین بلاد و آسایش عباد را در این قسمت از آسیا برقرار سازند.

در روی تشکچهٔ متبرّکه نشسته سیّدها و خوجه ها و ملاّها او را از زمین برمی‌داشتند.

مملکت بخارا به ۲۸ بیگات تقسیم شده ازاین قرار: نورعطا، قراکول، قباقلی، چهارجوی، کرکی، بوردالیق، کلیف، شهرسبز، یکّه‌باغ، کتاب، غذار، قراتکین، بایسون، حصار، ده‌نو، قورغان، بالجوان، کولاب، قبادیان، درواز، و روشان. بیک ها و میرها که وظایفشان در قدیم الایام ارثی بود، در زمان امیر سیّد عالم‌خان انتخابی شد.

امور سیاسی و اداری بخارا در تحت ریاست یک نفر موسوم به قوش بیگی اداره می‌شد. مالیّه مملکت در تحت نظر و مراقبت دیوان بیگی بود.

مسائل دینی، قضائی و تعلیمات عمومی به عهده قاضی القضات بود. کارهای عسکری در تحت ریاست توپچی باشی بود و درجات مهمّهٔ آن از این قرار می‌باشد: قوش بیگی، دیوان بیگی، پروانه‌چی، ایناق، داده‌خواه، بی، توق‌سابه.

نشان اسکندر ثالث، یکی از نشانهای مهمّهٔ بود که امیر بخارا به منصب‌داران و افسران نظامی اعطا می‌کرد.

قوای قضائیه مملکت در دست خود امیر بود که به موجب احکام قرآن و قوانین شریعت اسلامی رفتار می‌کرد. به موجب قرارداد بخارا با روسیهٔ ۱۸۶۸، اتباع روسیه از دادن مالیات معاف بودند ولی هرمقدار مال التجاره که در بازار می‌فروختند ۲ ۱/۲ درصد از فروش را به حکومت بخارا می‌دادند.

ثروت طبیعی بخارا

طلا، نقره، سرب، مس، آهن در بخارا به مقدار زیاد یافت می‌شود، مخصوصاً در قسمت شرقی معادنی موجود است که تاکنون استخراج نشده. در میان ثروتهای طبیعی نفت، ذغال. گوگرد، نشادر می‌باشد. تجارت پوست، پشم و ابریشم و قالی صادرات مهمّهٔ مملکت را تشکیل می‌دهد.

میوه‌جات بخارا شهره آفاق است. اسبهای بخارا مخصوصاً نژاد قره‌به‌پیر در محاربه ۱۹۱۴ اهمیت خود را ثابت کردند و امیر بخارا چندین هزار رأس به دولت روسیه داد[۲۳]. گله های گوسفند، بز و اسب و شتر بنا به اختلاف فصول در کوهها و چمن‌زارها به چرا مشغول هستند. تجارت عمدهٔ بخارا با ممالک روسیه، ایران و افغانستان است. تجارت بخارا با روسیه به تنهایی پیش از انقلاب بلشویکی به ۲۵۰ میلیون فرانک می‌رسید، ولی بدبختانه نبودن وسایل حمل ونقل مانع بزرگی برای پیشرفت تجارت بود. معذالک چند رشته خط آهن در سرتاسر مملکت امتداد دارد.

امیران بخارا

امیر حیدر سال ۱۸۰۰ م. به تخت امیری صاحب شده تا سال ۱۸۲۶ حکمرانی نمود.

در **تاریخ نافعی** محمد علی خان چنین آمده است:

«جلوس پادشاهی حیدربن امیرشاه‌مراد بنا به تاریخ ۱۲۱۵ هجری. مدّت سلطنت او ۲۷ سال. عمر او ۴۸ سال بود.»

سلالۀ خاندان اشترخانی ها خود را از اولاد پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) نامیده، تخلص افتخاری سیدی را داشتند. خاندان سلالۀ منغیتیه از اولاد پیغمبر نبودند. بنابر آن اساس گذار این سلاله، محمد رحیم خان، دختر خان آخرین سلالۀ خاندان اشترخانی ابوالفیض خان را (۱۷۴۷ــ ۱۷۱۱) به زنی گرفت. با این مقصد داشت که نسل آیندۀ او به تخلص افتخاری سیدی مشرف شود. ولی از او فرزند نشد. این زن به شاه‌مراد زن عمک می‌شد و بعد چند مدّت او را به نکاح خود درآورد. از آنها سه فرزند تولّد یافت. کلانی اش حیدر نام داشت. از بس که او از دختر سید به دنیا آمده بود، از امیرحیدر سرکرده امیران بخارا پیش آن نام خود تخلص افتخاری «سید» را استفاده می‌کردگی شدند.

در عهد حکمرانی امیرحیدر در قلمرو بخارا بسیار جنگ و جدال و زدوخوردهای بین همدگری فئودالی وسعت یافتند. با مقصد برهم دادن پراکندگی و متمرکز نمودن دولت امیرحیدر بارها به سمرقند و اوراتپه، بالا آب زرافشان (پنجکنت، فلغر و مَشچاه) شهرسبز و حصار لشکر کشیده است. موافق بعضی معلومات سبب کار مرگ بی محل امیرحیدر پسر او نصرالله گردیده است.

امیر نصرالله به تاریخ ۱۲۴۲ به تخت صاحب شده تا سال ۱۸۶۰ حکمرانده است. از روی معلومات **تاریخ نافعی** مدّت عمرش ۲۳ سال بود.

نصرالله امیر بی رحمی بود. به او «امیر قصاب» نام داده بودند. نصرالله فرزند دوم امیرحیدر، اقدام گذاشت که هرچه زودتر به تخت بخارا صاحب شود. او حاکم

فصل سوّم
تاریخ زندگانی امرای بخارا

سیدامیر عبدالاحدخان پسر امیر سیّد مظفرخان در سال ۱۸۵۹ در بخارا متولد شده از اوایل جوانی میل زیادی به اصلاحات مملکتی داشت. در سال ۱۸۸۳ برای حضور در جشن تاجگذاری اسکندر سوّم به مسکو رفت.

اقدامات مجدّانه او در توسعه تجارت، صنعت، راه‌آهن، تلگراف و غیره او را مشهور خاص و عام گردانید، و همچنین برای تحکیم روابط دوستی با روسیه از حکومت سن پطرزبورغ درخواست نمود تا یک شعبه سیاسی روس در بخارا تأسیس شود و بالاخره پس از ۲۶ سال سلطنت پرافتخار در ماه فبروری ۱۹۱۱ در سن ۵۳ سالگی جهان فانی را وداع نمود.

امیر سیدعالم خان در ۱۵ محرم ۱۲۹۸ هجری[۲۸] مطابق جولای ۱۸۸۱ میلادی در کرمینه متولد شد. پس از اتمام تحصیلات مقدّماتی در سن سیزده سالگی برای تعلیم فنون نظامی به امر پدر بزرگوارش به مسکو رفت. هنگام مراجعت ۱۲ سال در ولایت قرشی حکومت کرد، تا آنکه پس از وفات پدر به تخت سلطنت نشست. امیر سید عالم‌خان پس از ۹ سال سلطنت به رعیت‌پروری و عدالت گستری پس از حمله و هجوم بلشویکها و جنگهای خونین بالاخره مجبور شد که در ماه اپرل ۱۹۲۱ به افغانستان مهاجرت نماید.

یادداشت جنرال حاجی یوسف مقیم‌بای

پیش از ختم کلام لازم می‌دانم حسن استقبالی که از تظلّم آعلیحضرت امیر بخارا در ژنو شد یادآوری نمایم محبت و صمیمیّت نمایندگان فرانس، ایطالی، آلمان، انگلستان و ایران نسبت به این بنده فوق‌العاده درخور ستایش بود. نتایج مطلوبه این مسافرت را حضوراً به اعلیحضرت امیر اظهار داشتم. اعلیحضرت به نوبه خود پس از ابراز قدردانی و حق‌شناسی از مجمع بین‌الاقوام مرا بار دوّم روانهٔ اروپا فرمود و بعضی دستخط ها به نام رؤسای دول معظمه به بنده اعطاء فرموده خوشبختانه این بنده وظیفه خود را چنانکه باید و شاید انجام داده و اینک آنرا به مسلمانان عالم عرضه می‌دارم تا از سرگذشت این پادشاه و قوم بخت برگشته مطلع شوند و از خوانندگان تمنّا دارم که در این وظیفه مقدسه ما را کمک فرموده تمام بهتان ها و افتراهای روسیه بلشویکی را نسبت به ما خالی از حقیقت بدانند. جنرال حاجی یوسف مقیم‌بای. تمام شد

نیست و نابود می‌کرد. یکی از این نوع حکمرانها حاکم اوراتپه رستم‌بیک بود که امیر او را سال ۱۸۵۸ قتل کرده است. چندی از این پیش، سال ۱۸۴۲ اوبیک مستچاه باترخوجه را قتل می‌کند.

سال ۱۸۴۲ امیر قوقند را اشغال نموده، خان آن محمد علی خان را با برادرش، سلطان محمود و مادرش، شاعرهٔ شیرین‌بیان نادره قتل کرده است. امیر نصرالله شورشهای خلقی را بی‌رحمانه پخش می‌کرد. بی‌سبب نبود که خلق او را «امیر قصاب» نامیده است.

برای پرقوت گردانیدن حاکمیت خود و اشغال ولایتهای همسایه امیرنصرالله سال ۱۸۳۷ اردوی منتظم از جمله دستهٔ توپچیان تشکیل نمود.

تصویر امیر نصرالله به قلم مصور روس بِلوُرسوف تعلق داشته، سال ۱۷۴۳ سیاح روس خانیکوف در کتاب خود ثبت کرده است. این اولین تصویر سیمای امیر بخارا می‌باشد.

امیرمظفر، تولد ۱۸۲۴ یا ۱۸۲۵، وفات ۲ اکتبر سال ۱۸۸۵ در بخارا ۶۱ سال عمر دیده است، تا به‌جای پدرش نصرالله به تخت امیری نشستن (۱۸۶۰) حاکم کرمینه بود. در زمان حکمرانی او حرکت روسیه برای اشغال نمودن سرزمین آسیای میانه آغاز یافته است. اولین شکست لشکر امیرمظفر از روسیه سال ۱۸۶۶ در نزد اِرْجَر صورت گرفت. بعد این مغلوبیت لشکر روسیه با آسانی شهرهای خجند و اوراتپه را اشغال نمود. شکست دوم از روسیه بعد اشغال سمرقند در زیره‌بلاق رخ داد. امیرمظفر مجبور می‌شود که با روسیه شرط‌نامهٔ نابرابری امضاء نماید. موافق این شرط‌نامه که ۲۳ ژوئن به امضاء رسید، امارت بخارا تابع روسیه گردید.

به امیر مظفر میسر گردید که با یاری لشکر روسیه بیگیٔ شهرسبز و قسم جنوب شرقی امارت را تابع خود گرداند.

در زمان حکمرانی امیر مظفر به نزد امپراتوری روسیه چند مراتبه سفارت فرستاده شد که آنها اظهار دوستی نموده، کوشش کرده‌اند که علاقهٔ سودائی بخارا را به روسیه وسیع گردانند.

تصویر امیرمظفر در اثر و. و. کرشتوسکی، درمهمانی امیربخارا
«В гостях у эмира Бухарского» (-С — Пегербург, 1887)
ثبت گردیده است.

امیر عبدالاحد از سال ۱۸۸۵ تا سال ۱۹۱۰ حکمرانی کرده است.

موافق معلومات تاریخ نافعی او ۵۳ سال عمر دیده است. امیر عبدالاحدخان در

قرشی بود و پدرش امیرحیدر را به توی ختنهٔ پسرش مظفر به آن شهر دعوت نمود.

امیرحیدر در توی شرکت ورزید، ولی در راه بازگشت به بخارا بیمار شده بعد ۱۸ روز وفات کرد.

میرزا شمس بخاری که از اهل دربار بود (خواهرش را امیرحیدر به پسرش میرحسین خانه‌وار کرده بود) نوشته است که سبب بیماری و مرگ امیر پسرش نصرالله بود که به خوراک پدر زهر آمیخته کرده است.

قشبیگی حکیم بی، مرگ حیدر را پنهان نموده خواسته است که نصرالله را از قرشی دعوت کرده آورد. ولی این پنهان کاری به او میسر نگردید و میرحسین به تخت بخارا صاحب شد. حکیم بیْ قوشبیگی از مقصد خود دست نکشیده بود. او به حسین طعام‌های زهرآلود داده سبب هلاکتش گردید. بعد سه ماه حکمرانی (موافق معلومات تاریخ نافعی بعد ۷۶ روز حکمرانی) میرحسین وفات کرد. ولی پیش از وفاتش او برادرش میرعمر را از کرمینه دعوت نموده به‌جای خود توصیه نموده است.

حکمرانی میرعمر دیر دوام نکرد. (کمتر از دو ماه) او بیشتر به عیش و عشرت مشغول شده به کارهای دولتی بی اهمیتی نمود. این بی‌پروائی سبب ناراضیگی مردم بخارا و لشکر کشیدن نصرالله با مقصد اشغال پایتخت امارت گردید. عاقبت عمرخان به مرو از آن جای حضور خان خوقند می‌رود. بعد ۱۵ ماه او در این شهر وفات کرد و موافق وصیت، جسدش را به بخارا فرستانیدند.

همراه عمر خان در خوقند (یا قوقند) تقریباً ۱۰۰ نفر از اصیل زادگان بخارا بودند. یازده نفر آنها جسد را به بخارا رسانیدند. امیر نصرالله چهارنفر آنها را قتل کرد، هفت نفرشان راه گریز را پیش گرفتند.

جسد عمرخان را در مزارشریف نام قبرستان، در نزد قبر دانیال اتالیق به خاک سپاریدند.

موافق معلومات درج کردهٔ میرزا شمس بخاری امیر نصرالله سه برادر دیگر خود: زَبیرخان، همزه‌خان و صفدرخان را با زن و فرزندانشان قتل نموده از دعواگران تخت امیری خود را ایمن نموده است.

در ابتدای ۸ــ۷ سال حکمرانی اش امیر نصرالله موافق معلومات میرزا شمس بخارائی همهٔ درباریان، نزدیکان و سپاهیان زمان امیرحیدر را از وظیفه‌اشان محروم نموده به قتل رساند و مال و ملک هرکدام به منفعت خزینهٔ امیر مصادره شد.

امیر نصرالله حاکمان ولایتهائی را که برای استقلال خود مبارزه می‌بردند،

«پنجاه نفر از عسکر نظامی از جماعهٔ عرب بجه به چول عشق‌آباد رفته از دولت انگلیس پلموت ومیلْتیقهای انگلیسی آوردند. توره قلبای پوست را با چهل اشتر پوست بره به انگلیس فرستادند همه را برای دوستی بین بخارا و انگلیس اعلان نمودند.»

٤ ــ در تاریخ نافعی چنین آمده است:

«پادشاه افغانستان حبیب‌الله خان (۱۹۱۹ ــ ۱۹۰۱) به اعانت دولت بخارا شش فیل محمودی و ۲۰۰ نفر عسکر جرار را فدائی گویان داده است. او همچنین به امیر بخارا ده هزار لشکر مسلح وعده کرده بود. دیری نگذشته حبیب‌الله خان کشته شده به سر حاکمیت پسرش امان‌الله خان آمد. او وعده‌های پدرش را نه‌تنها به عنایت نگرفت بلکه فرمان داد که به امیر بخارا یاری نرسانند.»

۵ ــ مطابق به ماههای مارچ ــ آوریل ۱۹۱۷. ولی عملیات کلیسوف سال ۱۹۱۸ صورت گرفته در تاریخ نافعی چنین معلومات آمده:

«کلیسوف بسیار مرد کاردیده و دلیر و به جنگها بسیار ماهر بود. همراه کلیسوف گویا یک ده‌هزار عسکر بوده است که شاید مبالغه باشد، محاربه روز یکشنبه آغاز یافته ازهر دوطرف مقتولان زیاد بودند. روز دیگر جنگ شدت گرفته، سر کردهٔ لشکر امیر شمسی توقسبا کشته می‌شود. محاربه پنج روز دوام کرده است.»

۶ ــ در یک وقت با الچی یان به افغانستان روان کرده عالم‌خان دو شخص معتبر بخارا ــ ایشان برهان‌خان خیابانی و داملا برهان‌الدین مخدوم کولابی را به خوارزم می‌فرستد. خوارزم و بخارا در نتیجهٔ گفت و شنید، به قول مؤلف تاریخ نافعی کمر مقاومت بسته همه یکدل شدند که همراهی روسیه مقاومت نمائیم. به هر خصوص قدرت داریم گفته طمع خام داشتند. تمام عام و خاص دولت خرسندی نموده در حق دو شاه بلکه سه شاه دعاهای مظفرانه نمودند.

۷ ــ در تاریخ نافعی این واقعه به‌طور ذیل ذکر یافته است:

«عسکران بخارا راههای آهن و تلگراف را بریده «بی‌سرشتگی در دولت شورانی به وقوع پیوسته‌اند». امیر بخارا با عبارهٔ محمدعلی، بخارا را رو به‌ترقی پنداشته «از روی بی ملاحظگی در راههای واگون روسیه قراولها نصب نمودند و در هر استانسه قریب به صدنفر. زیاده از آن از سربازان

زمانی حکمرانی کرده است که امارت بخارا تابع روسیه بود. او در پتربورگ نیز تحصیل نموده، به رتبهٔ ژنرال آدیوتانت صاحب شده ژنرال ارتش سوارهٔ روس، سردار پولک ۵ کازاکهای اُرِنْبورگ را به عهده داشت. امیر سنی مذهب با چند نشانی عالی روسیه سزاوار گردیده، در گردنش یکی از آنها را که صلیب عیسوی بود، می‌آویخت.

امپراتور روسیه آلکساندر سوم احدخان را وارث تخت بخارا تعیین کرده بود.

در زمان حاکمیت احدخان، کوهستان بدخشان به روسیه همراه شده، قسم زیاد درواز تابع افغانستان گشت.

شورش واسع (۱۸۸۷) در بَلْجُوان و خاولینگ به عمل آمد.

امیر عبدالاحد طبع شاعری داشت و با تخلص «عاجز» شعر می‌گفت، به موسیقی توجه داشت و تنبور می‌نواخت.

امیر عبدالاحد از رفتار روحانیان سیر نفوذ بخارا ناراضی شده پایتخت خود را ترک نموده، در کرمینه قرار گرفته از همین شهر دولت را اداره می‌کرد.

سالهای جوانی این امیر در اثر و. و کرستوسکی، در مهمانی امیر بخارا (۱۸۸۷) و عکس دیگر او با نشانهای زیاد سرسینگی روسی در کتاب راهنمای ترکستان وراه‌آهن آسیای میانه (۱۹۰۳) و هم در خاطره‌های پسرش عالم‌خان ثبت گردیده است.

توضیحات

یکی از سرچشمه‌های نادر تاریخ انقلاب بخارا اثر محمدعلی پسر محمد سید بلجوانی، تاریخ نافعی می‌باشد، مؤلف در اثر خود روزهای پرآشوب بخارا، گریختن امیر عالم‌خان را خیلی مفصل تصویر کرده است. حادثه‌های در خاطرهٔ امیر تصویر یافته در تاریخ نافعی نیز ذکر شده‌اند. کتاب سالهای ۱۹۲۷ — ۱۹۲۳ نوشته شده است. بعضی فرقیت بین این دو منبع تاریخی را باید قید نمود:

۱ — تاریخ تحصیل عالم‌خان در پتربورگ غلط ذکر یافته. شاید سال ۱۸۹۱ برای تحصیل علم به این شهر رفته مکتب را سال ۱۸۹۳ ختم کرده باشد.

۲ — در تاریخ نافعی این نامها چنین ذکر یافته است: برای به افغانستان «اتحاد بسته دوستی» نمودن داملا قطب‌الدین صدور را با توره خوجهٔ نقیب به این مملکت روان کردند.

۳ — در تاریخ نافعی مناسبت امیر با انگلیسیها چنین آمده:

شده.

عبدالله بای بچه در **غلامان** ص. عینی تصویر یافته است.

۱۴ ــ ۱۷ مه سال ۱۹۲۱.

۱۵ ــ در مقصود یازدهم تاریخ نافعی مؤلف نوشته است که باسمه‌چی گری از وقت گریختن عالم‌خان از بخارا به حصار آغاز یافته است. به قول او:

«وقتی که امیر عالم‌خان مغلوب شده به سوی حصار فرار نمود، بعضی از عساکری که از جنگ گریخته بودند، در همان روز مغلوبیت امیر طریقهٔ راهزنی و باسمه‌چی گری را اجرا نموده بودند. و نیز بعضی آدمانی که با همراهی امیر رفته بودند، گشته آمده، طریق باسمه‌چی گری را تشویق نموده‌اند.»

محمدعلی نوشته است که بسیاری رعیت از دست باسمه‌چی‌یان به تنگ آمده «همهٔ مال و اموال، زن و فرزند اسیر آن جماعهٔ اوباش می‌بودند.»

۱۶ ــ استفسار: پرسیدن، خبر گرفتن.

۱۷ ــ دایر به اشتراک و سروری انور پادشاه به حرکت باسمه‌چیان مؤلف تاریخ نافعی چنین خلاصه برآورده است:

«باید دانست که در زمان باسمه‌چی شدن انور پادشاه تمام باسمه‌چیان ولایت ترکستان در ترقی شدند. حکومت شورا نیز خوف عظیم داشت و در ولایت قاشغر و افغانستان نیز در آن حین باسمه‌چیان ترقی نمودند، زیرا که انور پادشاه از دولتهای بیرونی به آنها اسباب و اسلحهٔ جنگی را آورده اعانت می‌داده است. بعد از فوت انور پادشاه همهٔ باسمه‌چیان مغلوب شده روی به نیستی آوردند.»

تصویر عملیات باسمه‌چی گری را محمدعلی با چنین دعا ختم نموده است:

«الهی، دیار ما ترکستان را از بلای باسمه‌چی و خون‌ریزی به غیر حق در امان داری!»

۱۸ ــ ۲ ژوئن سال ۱۹۲۷.

۱۹ ــ سال ۱۹۲۷. شاید مزار حضرت سلطان ناحیهٔ خاولینگ باشد.

۲۰ ــ اول سال ۱۳۴۵ هـ. به ماه ژانویهٔ سال ۱۹۲۷ اتفاق می‌افتد.

۲۱ ــ سنه‌های حکمرانی پادشاهان غلط ذکر شده‌اند. معلوم می‌شود که

برای محافظت مملکت و تفتیش ایشان را در واگونها نصب کردند. به فرمان حاکمان خود پایزوهای [=قطارهای] شورائی را جستجو نموده، سلاطین روس را تشویش می‌دادند. سلاطین روسیه به سربازان بخارا اعلان کردند که در راههای مایان قراولی نکنید گفته، بعضی را تنبیه داده‌اند. این تفتیشهای عساکر بخارا بعضی به مقاومت آنها بود که دولت شورائی روسیه خوارزم را گرفت.»

۸ــ ۲۱ اوت سال ۱۹۳۱، این سنه غلط ثبت شده.

۹ــ در تاریخ نافعی آمده است که در فضای بخارا سه عدد آیراپلان که:

«توپهای بمبگی داشتند قراولی می‌کرد و به هر کجا افواج عسکر باشد، بمب پرتافته به هلاکت می‌رسانید.»

۱۰ــ ۴ مارچ ۱۹۲۱.

۱۱ــ ۶ مارچ ۱۹۲۱.

عاقبت حکومت ترکستان به حضور امیر ۲۷ نفر «آدمان کاردیده» را برای اصلاح روان کرد. عسکران بخارا با همراهی قراکلتکان حمله نموده، ایلچیان را مقتول کرده‌اند. محاربهٔ سخت وقوع آمد.

۱۲ــ یک لک: صدهزار نفر.

۱۳ــ مقصود دهم تاریخ نافعی به این واقعه‌ها بخشیده شده، «در بیان احوال عمل‌داران، فقرائی‌یان بعد از گریختن آنها به همراهی امیر عالم‌خان به افغانستان و از نمونهٔ حالت آنها بعد از آمدن به بخارا و نواحی آن» نامیده شده است. به قول مؤلف اثر یک قسم منصب‌داران و آنان که همراه امیر به افغانستان فرار کرده بودند، بعد ۴ ــ ۳ ماه مهاجرت مجبور شده‌اند که عقب برگردند. بین برگشتگان اینها بودند: حاکم حصار ــ اولیا قلبیک دیوان بیگی، دانیال، ملا عبدالحکیم صولت ــ قاضی بلد شیرآباد، عبدالله بای بچه قراولبیگی غجدوانی، مراد پهلوان بیکندی و دیگران.

بعضی از برگشتگان موافق معلومات محمدعلی به شورای بخارا خدمتگار شده، یک نوع روزگذرانی نموده‌اند. بعضی از آنها لباس بی انصافی را پوشیده، به حکومت شورا مقاومت ورزیده، قطاع الطریق شده، مال مردمان را تاراج نموده، خودها را غرق دریای سیل نموده‌اند. آنها به طریق نظامی و عسکر شده جماعه جماعه مملکت را اسیر نفس شهوانی خودها نموده‌اند.

از نامبردگان عبدالحکیم صولت در یک حکایهٔ نوادر ضیائیه صدر ضیا تصویر



امیر عالم خان

عالم‌خان تاریخ ملک خود را باید و شاید نیاموخته است. طایفهٔ منغیت از سال ۱۷۵۳ تا سال ۱۹۲۰ در بخارا حکمرانده است.

۲۲ ـــ در اینجا سلاله های بعد سامانیان حکمرانده به‌نظر داشته شده است که آنها ترک نژاد بودند.

۲۳ ـــ به قول محمدعلی در سالهای جنگ یکم جهان، روسیه گویا از امیر بخارا اعانت پرسیده است، امیر برای یاری رسانیدن آمادگی نموده به روسیه ۱۰ دانه توپهای جهانگیر، ۵۰۰ دانه ملتیقهای پنج تیره، ۱۵۰۰ اسب خوب را از فقرا گرفته اعانت نموده است. او نوشته است:

«پادشاه بخارا از هر بابت اعانت را دریغ نداشته، جان سپاری می‌نمود. جان سپاری به امپراتوری روسیه سبب خانه خرابی مظلومان گردیده است. شورشها در حدود امارت به عمل آمدند، از جمله سال ۱۹۱۶ در بیک نشینی بَلْجُوان.»

۲۴ ـــ کدام ماه صورت گرفتن واقعه ذکر نیافته.

۲۵ ـــ در آثار تاریخی غلبهٔ انقلاب بخارا ۲ سپتامبر ۱۹۲۰ ذکر شده.

۲۶ ـــ سال حکمرانی پدر عالم‌خان، احدخان اشتباه ذکر شده، او از سال ۱۸۸۵ تا سال ۱۹۱۱ حکمرانده است.

۲۷ ـــ اینجا شاید سه پسر عالم‌خان را در نظر داشته باشند: سلطان، شاهمراد و رحیم.

۲۸ ـــ ۱۵ محرم سال ۱۲۹۸ هجری مطابق است به ۱۹ دسامبر ۱۸۸۰.



امیر مظفر



امیر عبدالاحد



ژنرال حاجی یوسف مقیم بی نماینده امیر بخارا در ژنو



امیر نصرالله بهادرخان



قاضی تاشکند



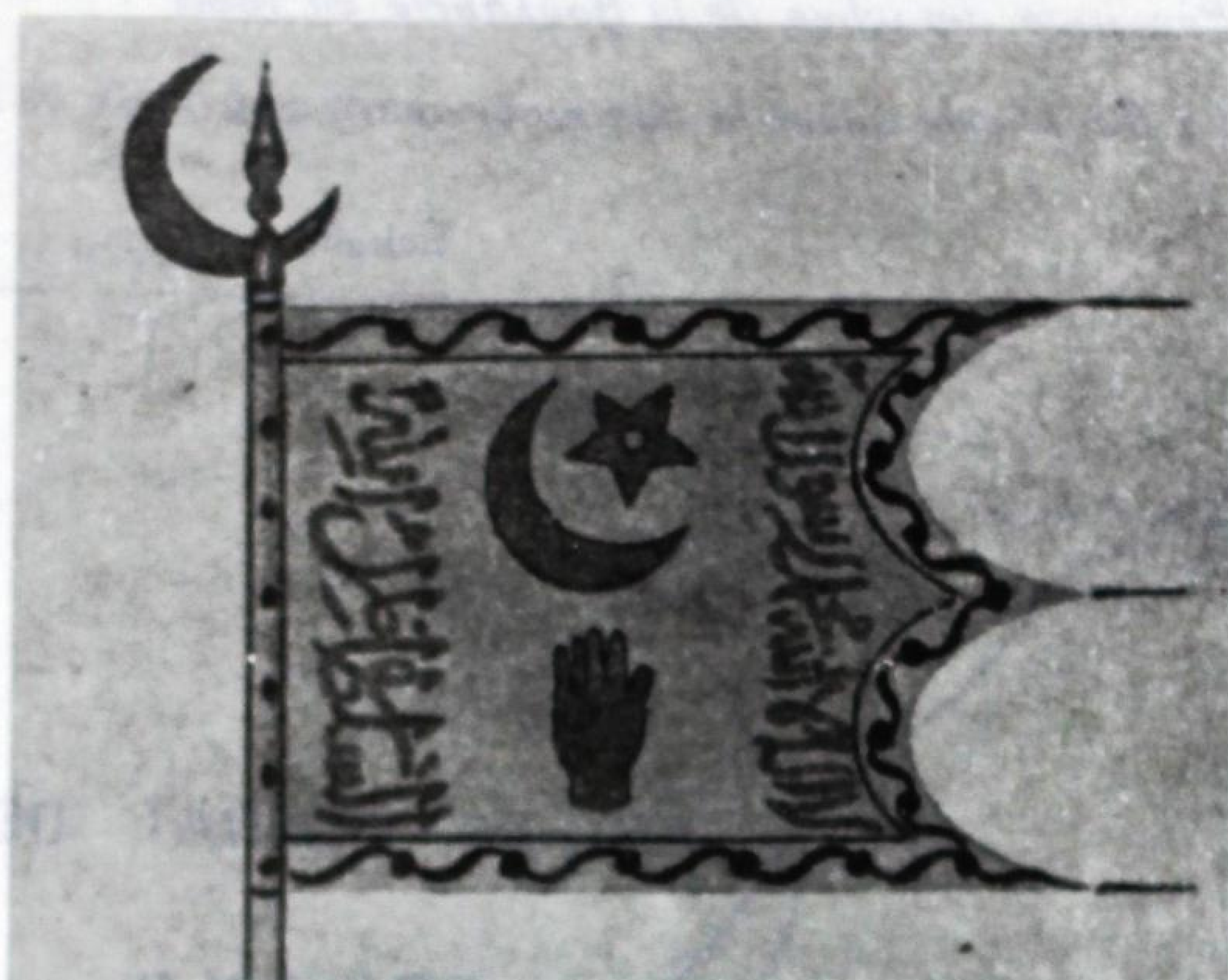
ملا محمد بی، قشبیگی (سر وزیر) بخارا



ک. پ. فُن کاوفمن، نخستین حاکم ترکستان روس



آ. ن. کوراپتکین، سرکوب کنندهٔ شورش
پولادخان در فرغانه وبعداً وزیر دفاع روسیه



بیرق دولتی بخارای شریف



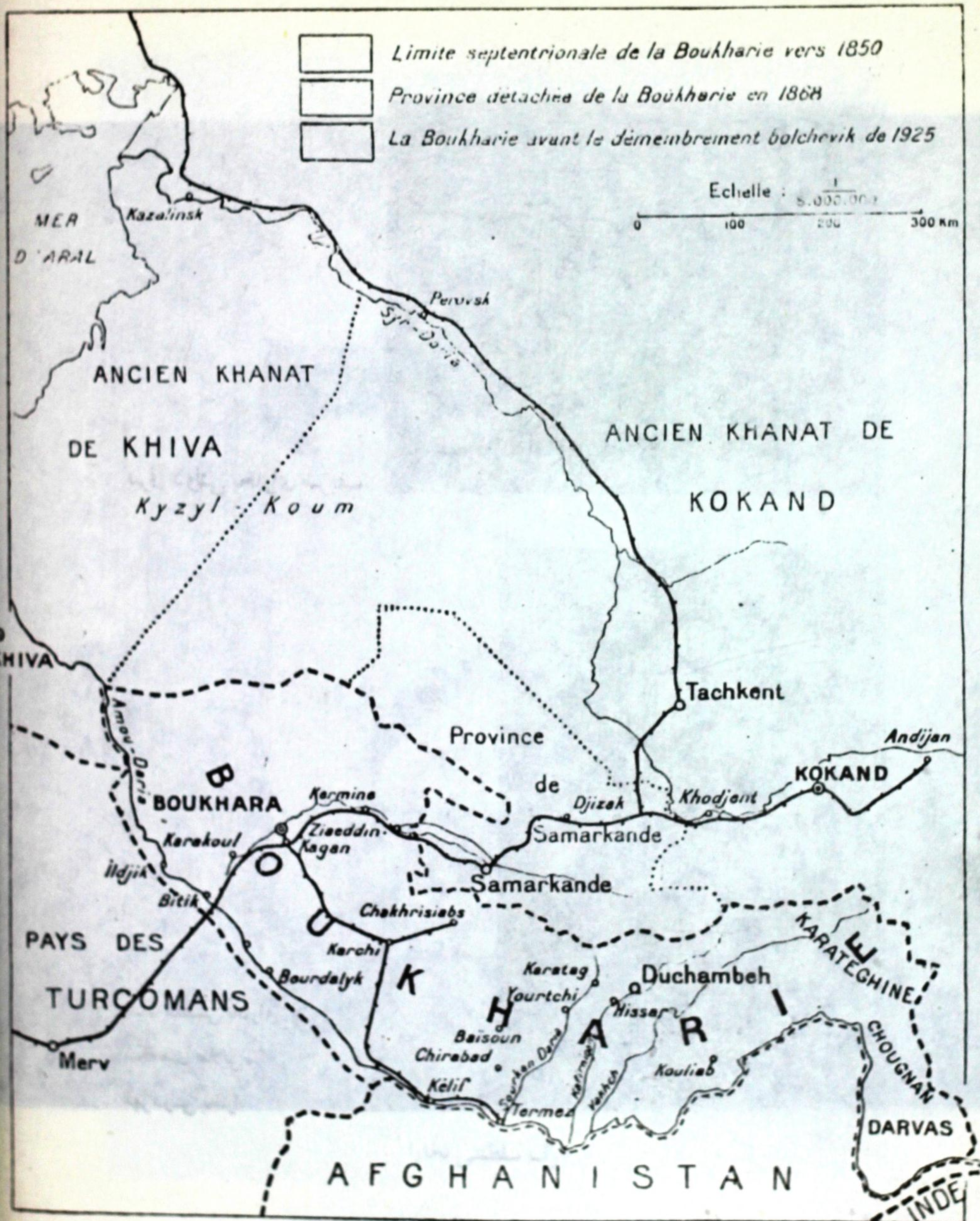
نشان سلطنتی بخارا،

سکه های طلایی،

مهر دولتی بخارا



ارگ سلطنتی بخارا



نقشه امارت بخارا